



محمد مرادی

امام حسن مجتبای (ع) و قرآن کریم

چکیده

این نوشته کوشیده است بر اساس منابع تفسیری اهل سنت، دیدگاه مفسران این طائفه را درباره شخصیت امام حسن مجتبی (ع) در حوزه مباحث تفسیری، گزارش، بررسی و تحلیل نماید. صلح امام مجتبی (ع)، دیدگاه آن حضرت درباره قرآن و چگونگی تفسیر آن، و سرانجام نوع تفسیر ایشان از آیات قرآن کریم، سه محور این نوشته است.

کلید واژه‌ها: امام حسن، صلح امام حسن، قرآن، تفسیر قرآن، نکته‌های تفسیری امام حسن و روش شناسی تفسیر.

مقدمه

امام حسن مجتبی (ع)، دومین امام معصوم، شخصیتی چند جانبه دارد. او از یک سو ریحانه و سبط گرامی پیامبر (ص) است،^۱ و از سوی دیگر، خود شخصیتی والا با جایگاهی ویژه در اندیشه و در میان امت اسلامی است. او واجد صفات پسندیده انسانی و خصلت‌های عالی است.^۲ او، هنگام عبادت و حضور در محضر خداوند، چنان بود که وقت پایان یافتن وضویش، چهره اش دگرگون می‌شد.^۳ زاهدترین شخص زمانش بود.^۴ همنشین درویشان و بیچارگان و هم سخن با آنان بود و با قرائت آیه‌ای از قرآن می‌فرمود: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ**

المستکبرین؛ خدا مستکبران را دوست ندارد.^۵ و در عین حال، چنان با عزت و وقار می زیست که گمان بد درباره اش می بردند و او رفتارش را عین ارحمندی و عزتی می دانست که خداوند در قرآن از آن یاد کرده است: **وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ** (منافقون، ۸/۶۳)^۶

از سوی دیگر، او یکی از پنج شخصیت معروف کسا است که درباره آنان خداوند آیه نازل فرمود^۷ و آنان را از هر گونه آلودگی پاک معرفی کرد.^۸ به علاوه، او از کسانی است که خداوند با فرمان صریحی در قرآن کریم، دوستیشان را واجب کرده است.^۹ و سرانجام، او پنجمین خلیفه مسلمانان بود و در زمره خلفای راستین بشمار می رود.^{۱۰}

فرزند نخست فاطمه (س) در دوران پیامبر خدا (ص) به سال دوم و یا سوم هجرت، در مدینه به دنیا آمد، و به مدت هفت سال در کنار جد بزرگوارش پیامبر گرامی زیست و از وجود آن حضرت بهره برد، و پاره ای از حوادث آن دوران را از نزدیک دید، و از پیامبر خدا، حدیث و در تفسیر قرآن، مطالبی نقل کرده است.^{۱۱} رنج های پدر و مادرش را با تمام وجود مشاهده کرد و بلکه چشید. او در دوران زمامداری پدر بزرگوارش، در کنار پدر بود و تا زمان شهادت پدر، همواره بازوی او بشمار می رفت. او پس از امیرالمؤمنین (ع) به خلافت رسید، اما بی تحملی، موقعیت ناشناسی و دنیاگرایی مفرط یاران و سیاسی کاری افراطی دشمنش باعث شد که حکومت را به بنی امیه واگذارد. این حادثه، نقطه عطف تاریخ زندگی آن امام بزرگوار است، که مورخان و متکلمان درباره آن به تحلیل پرداخته اند.

این نوشته، گذرا، سه نکته مهم را درباره امام همام، و با محوریت قرآن و از نگاه مفسران مورد توجه قرار داده است:

۱. نگاه مفسران اهل سنت به صلح امام با معاویه، به مناسبت تفسیر آیاتی از قرآن که از صلح و جنگ میان مسلمانان سخن رفته است.
۲. نگاه امام (ع) به قرآن و چگونگی تفسیر آن.
۳. نکته های تفسیری آن حضرت و تحلیل دیدگاه های ایشان در این زمینه.

۱. مفسران اهل سنت و صلح امام حسن (ع)

برخی از مفسران، در وجه نامگذاری امام مجتبی (ع) به سید چنین گفته اند:

سَمَى الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ سَيِّدًا فِي قَوْلِهِ: إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ، وَ لَعَلَّ اللَّهَ يَصْلِحُ بِهِ بَيْنَ

فَتَّيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، بِرِاسَاسِ اِيْنِ فَرْمُوْدَةُ پِيَامِبِرِ كِهْ كُفْتِهْ :
«اِيْنِ پَسْرَمِ، سَيِّدُ اسْتِ وَ اَمِيْدُ اسْتِ كِهْ خُدَاوَنْدُ بِهْ وَ سِيْلَةُ اوْ مِيَاْنِ دُوْ گِرُوْهْ بَزْرُگِ
مُسْلِمَانَانِ، اَشْتِيْ اِيْجَادْ كَنْدِ»، سَيِّدِ نَامِيْدِهْ شُدِهْ اسْتِ. ۱۲

فَارُغِ از دَرَسْتِيْ وَ يَا نَادَرَسْتِيْ سَنْدِ اِيْنِ كُفْتِهْ، دَر مِيَاْنِ مَنَابِعِ حَدِيْثِيْ، تَارِيْخِيْ وَ تَفْسِيْرِيْ
اَهْلِ سُنْتِ، از اَنِّ بَسِيْارْ يَادِ شُدِهْ اسْتِ. بِهْ تَارِيْخِگَنْدَاْرِيْ اِيْنِ حَدِيْثِ، كَمْتَرِ پَرْدَاخْتِهْ شُدِهْ وَ
بِهْ دَرَسْتِيْ تَبِيِيْنِ نَكْرَدِيْدِهْ كِهْ اِيْآ اِيْنِ كُفْتِهْ، بُوَاقِعِ از رَسُوْلِ خُدَا(ص) اسْتِ وَ يَا رِخْدَادِ مِصَالِحَةُ
اِمَامِ بَا مَعَاوِيَهْ، بَاعْثِ شُدِهْ كِهْ بَنِيْ اَمِيَّهْ، بَرَايِ تَقْوِيْتِ پَايَهْ هَايِ حُكُوْمَتِ خُوْدِ، بِهْ سَاخْتِ وَ
نَشْرِ اِيْنِ دَسْتِ از اَحَادِيْثِ پَرْدَازَنْدِ، وَ خُوْدِ رَا يِكِيْ از دُوْ طَائِفَةُ اِسْلَامِيْ مَعْرُفِيْ كَنْدِ كِهْ زَمَامِ
حُكُوْمَتِ اِمْتِ اِسْلَامِيْ رَا بَرِ عَهْدِهْ گِرَفْتِ. وَ يَا حَتِّيْ، پِيْرُوَانِ اِمَامِ مَجْتَبِيْ(ع) (بَرَايِ جَلُوْگِيْرِيْ
از فِشَارِ عَنَّاَصِرِ تَنْدَرُوْ وَ پَاَسَخْگُوِيْ بِهْ اَنَّاْنِ، چَنِيْنِ سَخْنِيْ رَا بِهْ پِيَامِبِرِ نَسْبِتِ دَاْدِهْ اَنْدِ. بَرِ
اَسَاسِ قُوَاْعِدِ دَاَنْشِ رِجَالِ، كَسَاْنِيْ از اَنِّ، بِهْ حَدِيْثِ صَحِيْحِ (= صَحِيْحِ السَّنَدِ) يَادِ كَرْدِهْ اَنْدِ. ۱۳
دَر مَنَابِعِ شِيْعِيْ اِيْنِ حَدِيْثِ دَر كِتَابِ اِعْلَامِ الْهَدْيِ ۱۴ مَرْحُوْمِ طَبْرَسِيْ (۵۴۸ ق) وَ بَعْدِ دَر
الطَّرَائِفِ ۱۵ سَيِّدِ بِنِ طَاوُوْسِ (۶۶۴ ق) وَ بَعْدِهَا دَر كِتَابِهَائِيْ هِمَاَنْدِ بَحَارِ الْاَنْوَارِ مَجْلِسِيْ
(۱۱۱۱ ق) نَقْلِ شُدِهْ، وَ دَر كِتَابِهَائِيْ مَتَقَدِّمِ تَرِ شِيْعِيْ از اَنِّ يَادِ نَشُدِهْ اسْتِ. اَنْچِهْ اَكْتُوْنِ بَا
اَنِّ مَوَاجِهِيْمِ، وَجُوْدِ اِيْنِ كُفْتِهْ دَر اَسْنَادِ تَارِيْخِيْ اسْتِ كِهْ مَوْرِدِ اسْتِفَادَةُ مَفْسِرَانِ قَرَارِ گِرَفْتِهْ وَ
دَر ضَمْنِ تَحْلِيْلِ وَاقِعَةُ مَعَاهَدَةُ اِمَامِ مَجْتَبِيْ(ع) بَا مَعَاوِيَهْ، بِهْ اَنِّ اسْتِنَادِ مِيْ شُوْدِ.

اِيْنِ حَدِيْثِ رَا مَوْلَفِ تَفْسِيْرِ الْبَحْرِ الْمَحِيْطِ بِهْ مَنَاسِبِتِ تَشْرِيْحِ مَعْنَايِ سَيِّدِ اَوْرَدِهْ اسْتِ.
اوْ، سَيِّدِ رَا بِهْ مَعْنَايِ بَزْرُگُوَارِ، بَرْدَبَارِ، كَسِيْ كِهْ خَشْمِ بَرِ اوْ چِيْرِهْ نَمِيْ شُوْدِ، خُوْشْخُوْ،
پَرِهِيْزْگَارِ، شَرِيْفِ، اَنْدِيْشْمَنْدِ دَاْنَا، رَاْضِيْ بِهْ قِضَايِ الْهَيْيِ، كَسِيْ كِهْ هِمِ رَدِيْفَانِ وَ يَا خُوْيِشَانِشِ
از او پِيْرُوِيْ مِيْ كَنْنَنْدِ، تُوْكَلِ كَنْنَنْدِهْ، بَلَنْدِ هِمْتِ، فَاقْدِ حِسَادَتِ، كَسِيْ كِهْ دَر مِيَاْنِ مَرْدَمِ دَر
كَارِ خَيْرِ سَرَاْمَدِ اسْتِ، مَالِكِيْ كِهْ فَرْمَاَنْبِرِيْ اَشِ لَازِمِ اسْتِ، مَالِكِ، رِيْسِ، حَكِيْمِ، وَ
سَخَاوَتْمَنْدِ مَعْنَا كَرْدِهْ، وَ اَنِّ گَاْهِ اِيْنِ حَدِيْثِ رَا اَوْرَدِهْ كِهْ :

السَّيِّدُ مِنْ أُعْطِيَ مَالاً وَ رِزْقَ سَمَاحاً، فَاذْنِي الْفُقَرَاءَ وَ قَلَّتْ شِكَايَتُهُ فِي النَّاسِ؛ سَيِّدِ،
كَسِيْ اسْتِ كِهْ از مَالِ وَ مَكْنَتِ بَرِخُوْرْدَارِ وَ رُوِيْ خُوْشِ دَاشْتِهْ بَاشْدِ، بِهْ فُقَيْرَانِ
نَزْدِيْكِ شُوْدِ، وَ كَمِ شِكُوْهْ نَمَايْدِ. ۱۶

وِيْ دَر اَدَاْمِهْ اَفْزُوْدِهْ اسْتِ: سَيِّدِ، كَسِيْ اسْتِ كِهْ كَارِ نِيْكُوِيْشِ زِيَادِ بَاشْدِ وَ مَرْدَمِ از

آزارش در امان باشند. ۱۷ بر اساس این روایت، به پیامبر نسبت داده شده که امام حسن (ع) میان دو گروه از مسلمانان آشتی ایجاد می کند. این پیشگویی، البته، به سال ۴۱ هجری، جامعه عمل پوشید و کشمکش های طولانی میان شیعیان امیرالمؤمنین و گروه معاویه، با این معاهده فروکش کرد.

مفسران، در تفسیر چندین آیه، به مناسبت، از معاهده امام حسن با معاویه سخن گفته و آن را تشریح کرده اند. از جمله، در تفسیر آیه *فمن عفا و أصلح فأجره علی الله* (شوری، ۴۰/۴۲) به اقدام سیاسی امام حسن (ع) اشاره کرده و گفته اند آیه، اشاره به قرارداد حسن بن علی با معاویه دارد. نوشته های مفسران در اشاراتشان به صلح امام، یکسان نیست. برخی به آن اشاره کرده و گذشته اند و برخی دیگر آن را دقیق کاویده و نکته های تأمل ژرف و برانگیزی در بررسی شان اظهار کرده اند. محمد بن جزّی کلبی (۷۴۱ ق)، ضمن آنکه عمل امام را بیعت با معاویه خوانده، از آن، به اسقاط حق امام از جانب خود یاد کرده است: «وأسقط حق نفسه». و در بیان آن، گفته که بیعت، به این منظور انجام شد که امور مسلمانان به صلاح و درستی درآید و خون مسلمانان حفظ شود. «لیصلح أحوال المسلمین و یحقن دماءهم». و آنگاه حدیث یاد شده را از پیامبر (ص) نقل کرده که ایشان، با اشاره به حسن بن علی، فرمود: خداوند به وسیله این پسر، میان مسلمانان آشتی برقرار می کند. جزّی، در ادامه، آیه *ولمن انتصر بعد ظلمه فأولئك ما علیهم من سبیل* (شوری/۴۱) را هم اشاره به قیام امام حسین (ع) دانسته است. ۱۸

ابن عاشور (۱۲۹۶ - ۱۳۹۳ ق) هم همین نکته را درباره رفتار سیاسی امام مطرح کرده و تعبیر او به جای اسقاط حق، از حق خود گذشتن امام است. او چنین می نویسد:

انه تنازل عن حقّ الخلافة لجمع كلمة الأمة، و لإصلاح ذات البین؛ او به منظور حفظ وحدت كلمة امت و اصلاح ذات البین، از حق خلافت خود چشم پوشید. ۱۹

این تحلیل و نظر، بدون هیچ تأویلی بیانگر این نکته است که این گروه از مفسران، خلافت را حق امام حسن (ع) می دانند، که بنا به مصالحی امام از آن چشم پوشی کرده است. چنین نگاهی به ماجرای صلح امام، که گذشت از حق حکومت، به منظور حفظ یگانگی امت و اصلاح میان مسلمانان، و جلوگیری از خونریزی، تلقی شده، شاید همان اشاره ای باشد که در سخنی از امام باقر (ع) رسیده است. ایشان، از کار امام حسن، به

بهترین عملی یاد کرده که خورشید بر آن پرتو افکنده است .

و الله للذی صنعہ الحسن بن علی^(ع)، کان خیرا لهذه الأمة مما طلعت علیه الشمس؛ به خدا سوگند، کاری که حسن بن علی انجام داد، بهتر از همه چیزهایی است که خورشید بر آن طلوع می کند .^{۲۰}

امام باقر^(ع) در این گفته، صلح امام مجتبی را دارای چنان اهمیتی برای اسلام و مسلمین قلمداد می کند که بر تمام دنیا برتری دارد. و بر این اساس، حکومت که ابزاری برای بر آوردن پاره‌ای ایده‌های انسانی و دینی است، در برابر یک عمل ارزشمندی که ابزار حکومت را بهتر از آن به انجام می‌رساند، بر حکومت ترجیح دارد. و امام دوم، آن را بر می‌گزیند.

ابوالفداء اسماعیل بن کثیر (۷۷۴ ق) مفسر نام‌آور دیگر، در تبیین ابعاد صلح میان دو گروه که یک سوی آن امام حسن^(ع) و سوی دیگر آن معاویه است، آن را چنین توجیه کرده و گفته که خدا که با آیه *وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا* (حجرات، ۹/۴۹) دستور به اصلاح میان دو گروه مسلمانان داده است. وی آن‌گاه از بخاری (۲۵۶ ق) حدیث یاد شده را به عنوان حدیث صحیح نقل کرده که پیامبر^(ص) روزی خطبه خواند و حسن بن علی همراه ایشان بود و با نگاهی به او و نگاهی به مردم، فرمود: خداوند به وسیله این پسر، میان دو گروه از امت آشتی برقرار می‌کند. آنگاه این مفسر ماجرای درگیری میان دو سپاه عراق و شام را یادآوری کرده و گفته که پس از جنگ‌های طولانی و حوادث هولناک، پیش‌بینی پیامبر تحقق یافت. ^{۲۱} همین مفسر، در تفسیر آیه *وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* (بقره، ۳۰/۲) بحث مفصلی را در خلافت سیاسی و حکمرانی مطرح کرده و شقوق گوناگون مشروعیت یافتن خلافت را ذکر کرده و درباره کنار کشیدن از حکومت، و این که خلع ید حاکم از حکمرانی، جایز است یا خیر؟ در جواز آن به عمل امام حسن^(ع) استناد کرده، و بعد با تصریح به اینکه کار حسن بن علی، از سر عذر صورت گرفته، بدون اشاره مستقیم به عدم جواز خلع ید از حکومت، گفته پیشین خود را پس گرفته است.

و قد عزل الحسن بن علی - رضی الله عنه - نفسه و سلم الأمر إلى معاوية، لكن هذا لعذر. ^{۲۲}

این دیدگاه ابن کثیر در معذور بودن امام مجتبی^(ع) برای کناره‌گیری از حکومت و واگذاری آن به معاویه، و در نتیجه، عدم امکان استناد به آن در کناره‌گیری از حکومت، به

دلیل معذور بودن امام مجتبی از تداوم حکومت، نظری سنجیده و عالمانه است؛ چه اینکه روشن است در صورت مساعد بودن شرایط، امام مجتبی، هرگز امر مهمی چون حکومت را به شخصی فاقد صلاحیت رهبری اسلامی، واگذار نمی کرد. امام، تنها و بی سپاه ماند و تداوم درگیری جز به تباه شدن نیروهای انسانی و از میان رفتن هیمنه امت، و سست شدن ایمان مردم، و پامال شدن صلاح مسلمانان، و احیاناً سلطه قهرآلود بنی امیه بر امت، نتیجه ای در برداشت، و از این رو، امام گزینه ای را انتخاب کرد که صلاح امت در آن بود. امام خود در خطبه ای به شرایط پیش آمده، اشاره کرده و آن را توضیح داده است؛ آنجا که معاویه طی سخنرانی در حضور ایشان، ادعا کرد که «حسن ما را شایسته خلافت دید و خود را لایق چنین مقامی ندانست». ایشان در جواب معاویه، پس از یادآوری اوصاف خود و پدر و مادرش و نزدیکیشان به پیامبر (ص) در مباحله، نزول آیه تطهیر در حقشان و اخراج همه مسلمانان از مسجد و باقی گذاشتن آنها در آنجا، به صراحت فرمود:

فكذب معاوية، نحن أولى الناس بالناس في كتاب الله. فالله بيننا وبين من ظلمنا
حقنا؛ معاوية دروغ می گوید، ما بر اساس کتاب خدا، شایسته ترین کس به این
مقامیم. خداوند، داور میان ما و آن کسی است که در حق ما ستم کرده.

آنگاه امام به این مهم اشاره کرد که اگر در میان مردم شخص برتری وجود داشته باشد و مردم سراغ شخص دون پایه ای بروند، همواره رو به انحطاط خواهند رفت. در ادامه امام برای روشن کردن دقیق آنچه رخ داد، به تاریخ گذشته استناد می کند و به بی کسی پیامبر در مکه اشاره می نماید و اینکه پیامبر، به خاطر آن، ناگزیر شد به غار ثور پناه ببرد، و نیز به بی یاری پدرش در جنگ صفین و تمرد نیروها از فرمان امیرالمؤمنین و ناگزیری امام به تن دادن به حکمیت می پردازد، و سپس ماجرای خود و روی آوردن مردم را به معاویه شرح می دهد^{۲۳}. و در پایان، بیعتش را با معاویه، به خاطر اصلاح امور مسلمانان و جلوگیری از خونریزی معرفی می کند.^{۲۴}

نیز بر اساس گزارش ابو بکر جوزقی (۳۸۸ ق)، آمده که پس از انعقاد صلح، معاویه از امام درخواست کرد که برای مردم سخنرانی کند و ماجرای مصالحه را برای مردم شرح دهد. گویی معاویه انتظار داشت که از واگذاری قدرت به او، حقانیتش را اثبات کند، و می خواست که چنین توهمی از زبان امام مجتبی (ع) بیان شود. امام برخاست و فرمود:

إِنَّ أَكْبَسَ الْكَيْسِ، التَّقَى، وَإِنْ أَحْمَقَ الْحَمَقِ، الْفَجُورِ، وَإِنَّ هَذَا الْأَمْرَ الَّذِي ائْتَلَفْتَ فِيهِ أَنَا وَمَعَاوِيَةَ إِمَّا حَقٌّ أَمْ رِيٌّ كَانَ أَحَقَّ بِهِ، وَإِمَّا حَقٌّ كَانَ لِي فَتَرَكْتَهُ التَّمَاسَ الصَّلَاحَ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ، ثُمَّ قَالَ: وَإِنْ أُدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَيَّ حِينَ (انبیاء، ۲۱/ ۱۱۱)؛ زیرک‌ترین آدمها، پرهیزگارترین آنهایند. و نادانترین نادانیها، هرزگی است. این چیزی که میان من و معاویه درباره آن اختلاف بود، حق کسی است که شایسته اوست. من آن را به خاطر مصلحت امت رها کردم. و آنگاه آیه را قرائت کرد: «من نمی‌دانم شاید آزمونی برای شما باشد و تا مدتی مایه برخورداری شود». ۲۵

و بدین ترتیب بود که امام در حضور مردم، به صراحت اعلام کرد برای صلاح امت، از حق خود چشم پوشیده است.

اما ماجرای صلح در تفسیر مفسران، به همین جا ختم نشده و به بازتاب‌های تصمیم امام به صلح را نیز گزارش کرده و تحلیل نموده‌اند. در پی آن قرارداد، برخی عناصر مارق و افراطی، واکنش‌های عتاب‌آلودی به ساحت امام داشتند. آنجا که بعد از انعقاد قرارداد، کسانی به طعنه و یا از سر کینه، به امام مجتبی (ع) خطاب می‌کرده‌اند: «یا مسودّ وجوه المؤمنین» و «یا من اسودت وجوه المؤمنین»، این قطعه‌های حزن‌انگیز تاریخی هم از نگاه مفسران پنهان‌نمانده، و آنها را انعکاس و جوابهای امام را نیز بازتاب داده‌اند. ابن‌عاشور، از جامع ترمذی نقل کرده که شخصی، پس از قرارداد صلح، رو در روی حسن بن علی ایستاد و گفت: «اسودت وجوه المؤمنین، او یا مسودّ وجوه المؤمنین. امام، برای اقناع آن شخص، محترمانه به او جواب داد که:

خدا رحمتت کند، مرا سرزنش مکن، چه اینکه پیامبر خدا بنی‌امیه را دید که از منبرش بالا می‌روند، ناراحت شد، خداوند این آیه را نازل فرمود: **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ الْكُوثَرَ** (کوثر، ۱/۱۰۸)، نه‌ری در بهشت است. و نیز این سوره را نازل فرمود: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ**. و ما أدراك ما ليلة القدر. ليلة القدر خير من ألف شهر (قدر، ۹۷/۱-۳). بنی‌امیه حکومت را به دست می‌گیرند و مدت هزار ماه حکومت می‌کنند.

راوی می‌گوید ما حساب کردیم، دوران حکومت بنی‌امیه، همین مدت هزار ماه بود. ۲۷ گفته شده که رؤیای پیامبر در صعود بنی‌امیه بر منبرش، برای آن حضرت، چنان سخت و دلگیر کننده بود که از زمانی که این خواب را دید، تا آخر عمر نخندید. ۲۸

دیگری، با ذکر این ماجرا درباره امام، و این که خداوند در عالم خواب، به منبر پیامبر رفتن بنی امیه همانند بوزینه‌ها را به وی نشان داد و سوره قدر را برای آن حضرت نازل فرمود که برتر از دوران حکومت بنی امیه است. ۲۹

همین مفسر، در تفسیر آیه و **إِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ** (اسراء، ۱۷/۶۰)، به خطبه امام مجتبی (ع) استناد کرده که درباره صلحش، به اشاره به این آیه فرمود: **وَأَنْ أَدْرِي لَعَلَّه فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ** (انبیاء، ۲۱/۱۱۱). یعنی، من نمی دانم، این، چه بسا این مایه آزمون و تا زمانی، بهره مندی باشد. ۳۰ بر اساس نقل مفسران، استناد امام به نزول سوره کوثر و قدر درباره جایگاه خود و در برابر، اعلام برتری این جایگاه بر زمانی که بنی امیه حکومت خواهند کرد، برای اعلام این مهم است که حکومت بنی امیه اگر چه هزار ماه یعنی قریب به یک قرن هم طول بکشد، ارزش ندارد و خاندان پیامبر اگر بر مصدر قدرت نباشند، دارای جایگاه ارزشمند خود هستند و مؤمنان نباید امور ظاهری همچون قدرت و حکومت را ملاک برتری قرار دهند، و ارزشمندی خاندان رسول خدا را از یاد ببرند.

البته برخی چنین تأویلی را برنتابیده و همه خلفا را مشمولان گفته امام ندانسته و گفته اند: عثمان و عمر بن عبد العزیز و معاویه، مشمول این رؤیا نیستند. ۳۱ و هزار ماه یاد شده، دورانی غیر از زمان حکومت بنی امیه است. برخی هم این مدت را منطبق با دوران حکومت بنی امیه ندانسته و آن را تا دوران مروان دانسته اند که با هزار ماه برابر است. ۳۲ شوکانی (۱۲۵۰ ق) از قاسم بن فضل آورده که وی بررسی کرده و زمان گفته شده در آیه را کاملاً منطبق با مدت زمان بنی امیه دانسته است. وی در ادامه، برای مخدوش جلوه دادن روایت، سخن ترمذی را نقل کرده که در طریق روایت امام حسن، شخصی به نام یوسف وجود دارد که ناشناخته است و بنابراین، سخنش را غیر قابل اعتماد و روایت مجهول است. اما او از ابن کثیر آورده که سخن ترمذی را نقض کرده و یوسف را شخصی شناخته شده معرفی کرده است، ولی نظر دیگرانی را مطرح که حدیث را منکر و غیر قابل اعتنا می دانند. شوکانی در ادامه، با نقل اقوال دیگر، مدت یاد شده را ۹۲ سال دانسته که با مدت گفته شده در آیه منطبق نیست. ۳۳ و هبه زحیلی هم خبر را نقل و در پایان تنها به این بسنده کرده که این حدیث غریب و منکر است. ۳۴ قرطبی هم همین نظر را ابراز داشته است. ۳۵

بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود که مفسران تلاش کرده‌اند پاسخ نقل شده از امام مجتبی را به خرده‌گیری‌ها درباره‌ی واگذاری حکومت به معاویه، مخدوش نشان دهند.

به راستی این تکاپوها از سوی مفسران در نقد و بررسی این حدیث برای چیست؟ آنان بارد و تضعیف و یا قبول این روایت در صدد اثبات و یا نفی چه چیزی هستند؟ چه مشکلی وجود دارد که آنان می‌کوشند آن را برطرف کنند؟ روشن است که مفسران یاد شده، با این نقد و تفسیر و تحلیلها، بر آنند تا عیار این گفته‌ی امام مجتبی (ع) را به دست آورند. برخی در پی آنند تا با اثبات آن، سخن امام مجتبی را منطبق با واقعیت دانسته و دوران حکومت بنی امیه را سراسر نادرست بشمارند، و کسانی هم، در صددند تا از حاکمان بنی امیه کسانی را استثنا نمایند. و دیگرانی بر آنند تا با خدشه وارد کردن بر سند حدیث، ساحت امام را از چنان سخنی که مطابق با واقع نیست، پاک بدانند و هزار ماه قرآن را نه دوران حکومت بنی امیه که دوران دیگری معرفی کنند. در هر صورت، ابن کثیر هم از جمله کسانی است که حدیث را تلقی به قبول نکرده و آن را منکر شمرده و دلایلی هم برای منکر بودن آن ذکر کرده و با ذکر جزئیاتی، آن را تجزیه و تحلیل نموده و نوشته، معاویه بن ابی سفیان در سال چهارم هجری حکومت را از حسن بن علی گرفت و آن سال را عام الجماعة می‌نامند و مدت حکمرانی بنی امیه ۹۲ سال بود و این، بیش از هزار ماه است که در حدیث، به آن اشاره شده است. هزار ماه، معادل ۸۳ سال و چهار ماه است. اما این مفسر به راحتی هم از آن نگذشته و توجیهی دیگر را برای محاسبه‌ی قاسم برشمرده که درست در می‌آید، و آن این است که قاسم بن فضل، از دوران حکومت بنی امیه حکومت عبدالله بن زبیر را که به مدت نه سال بر بخش قابل توجهی از سرزمین‌های اسلامی بخصوص مکه و مدینه، حکمرانی کرد، کم کرده، و بنابراین، حرف او مقرون به صحت می‌شود. ۳۶

فارغ از تطبیق محتوای حدیث با زمان حکومت بنی امیه، و عدم تطبیق آن، تلاش مفسران برای طرح آن در تفسیر، و نقد و بررسی اش، و آوردن آن در رد کسانی که صلح امام مجتبی را نادرست می‌شمرند، خود حاکی از توجه مفسران یاد شده به موضوع توهین پاره‌ای از عناصر تندرو و افراطی است.

بر اساس آنچه گفته آمد، مفسران اهل سنت در ذیل چند آیه، موضوع صلح امام مجتبی (ع) و پیامدهای آن را بررسی و تحلیل کرده‌اند. آنان در عین این که آن را مطابق با پیشگویی پیامبر

خدا دانسته اند، نوعی جهتگیری به سود معاویه در آن به چشم می خورد، و در عین حال، نتوانسته اند این واقعیت را کتمان کنند که آنچه اتفاق افتاد، از سر اضطرار و ناچاری و بنا به مصلحت سنجی به سود امت و جلوگیری از خونریزی بود. به دیگر سخن، اختلاف در میان امت، و شمشیرهای کشیده در میان آنها، چیزی نبود که از نگاه تیزبین امام پنهان بماند، و از این رو، آن حادثه، از سر ناچاری و با در نظر داشت مصالح عالی امت صورت گرفت. و اگر آن تصمیمی که امام گرفت، عمل نشده بود، کشتار، کینه جویی پایان ناپذیر و کشمکش بیهوده داخلی ادامه می یافت، بی آنکه سودی عاید امت و اسلام شود.

نکته دیگر اینکه مفسران، نتوانسته اند از این خبر نیز بگذرند که گفته شده امام حسن (ع) در جواب طعن زندگان به خود، به رؤیای پیامبر استناد کرده که بوزینگان بر منبرش جست و خیز می کرده اند و از آن، به سیطره بنی امیه بر سرنوشت امت تعبیر شده که صدها ماه طول می کشد، و خداوند در برابر آن، شبی را نصیب خاندانش کرده که با کل مدت حکمرانی بنی امیه برابری می کند، و بلکه برتر از آن دوران است.

۲. امام مجتبی (ع) و قرآن و تفسیر آن

امام مجتبی (ع) که در دامن پیامبر (ص) و خانه وحی پرورش یافت، علاوه بر داشتن علم موهوب، از دانش بی پایان پدر نیز بهره برد. اما به رغم این، از آن امام بزرگوار، به نسبت حضوری که در کنار پیامبر خدا و پدر گرامیش داشت، کم حدیث نقل گردیده و در این میان، از سخنان و کلمات نقل شده از ایشان، به آن دسته از احادیث که در صدد تبیین جایگاه قرآن و تفسیر آن است، کمتر توجه شده است. اگر چه در چند دهه اخیر، چند کتاب از مجموع سخنان آن حضرت با عنوانهای کلمة الامام الحسن (ع)،^{۳۷} الالفین فی أحادیث الحسن و الحسين،^{۳۸} بلاغة الامامین الحسن و الحسين،^{۳۹} سخنان امام حسن مجتبی (ع)،^{۴۰} فرهنگ سخنان امام حسن (ع)،^{۴۱} مجموعه هایی فراهم آمده، اما هم به نسبت اندک است و هم کمتر به محتوای آنها و نوع نگرش امام به قرآن و آیات آن، پرداخته شده است. در این بخش، در حد گنجایش این مقال، گذرا نگاهی شده به کلمات آن حضرت درباره قرآن و چگونگی تفسیر قرآن و در ادامه، به چند نکته تفسیری آن حضرت اشاره شده است. این تلاش، اگر چه ناچیز است، اما امید است آغاز راهی باشد برای کاوشی بهتر و

عمیق تر در گفته های امام مجتبی (ع) در همه آنچه در سخنان ایشان آمده است .
سخنان امام مجتبی (ع) را درباره قرآن کریم ، می توان به چند دسته تقسیم کرد : برخی در توصیف قرآن ، بخشی پیرامون آداب آن ، پاره ای دیگر در علوم قرآن و تعدادی هم در تفسیر این کتاب آسمانی است . گفتنی است : احادیثی هم در رابطه با تعامل امام با قرآن و عمل و پابندی ایشان به این کتاب آسمانی است .

تعهد امام مجتبی (ع) به قرآن

بیش از هر چیز لازم است به احادیثی اشاره شود که بازتاب دهنده تعامل امام مجتبی (ع) با قرآن است . بر اساس نقلها ، امام مجتبی (ع) از کسانی است که در عمل به قرآن کریم ، پیشگام مؤمنان است ، و خود پیش از دیگران ، به آن پابند و تابع آن بوده است . در خبر است که عصام بن مصطلق گفته : وارد مدینه شدم ، چشمم به حسن بن علی افتاد ، به خاطر کینه ای که از پدرش داشتم ، حسد در دلم شعله کشید ، به او گفتم : تو پسر علی بن ابی طالبی ؟ جواب داد : آری . من تا می توانستم به او و پدرش بد و بیراه گفتم . او مهربانانه نگاه محبت آمیزی به من کرد و گفت : أعوذ بالله من الشیطان الرجیم ، بسم الله الرحمن الرحیم . خذ العفو ، و أمر بالعرف ، و أعرض عن الجاهلین تا فإذا هم مبصرون (اعراف ، ۱۹۹/۷-۲۰۱) را خواند .^{۴۲} و در ادامه به من گفت : راحت باش ، برای تو و خودم ، از خداوند درخواست آمرزش می کنم . اگر از ما کمک بخواهی ، کمکت می کنیم . و اگر یاری بطلبی ، بهره مندت می سازیم . و اگر از ما درخواست راهنمایی کنی ، راهنمایی ات می کنیم . عصام می گوید : به خاطر زیاده روی که در ناسزاگویی به ایشان کرده بودم ، پشیمان شدم . ایشان این آیه را برایم خواند : لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو أرحم الراحمین (یوسف ، ۹۲/۱۲) و آنگاه از من پرسید : شامی هستی ؟ گفتم : آری . فرمود : غریزه ای در تو هست که از اخزم^{۴۳} می شناسم . خدا تو را زنده نگه دارد و شاد گرداند و عافیت دهد و یاریت کند . خواسته ها و مشکلاتت را با ما در میان بگذار ، آنگاه خواهی دید که برتر از آنیم که گمان می بری . ان شاء الله .

عصام می گوید : زمین با همه گنجایشش ، برایم تنگ شد و دلم می خواست که به زمین فرو بروم . آنگاه از ایشان درخواست پناه کردم ، و اکنون در روی زمین کسی محبوبتر از او و پدرش برایم نیست .^{۴۴}

بر اساس این روایت ، که برخی آن را درباره امام حسین (ع) هم نقل کرده اند ،^{۴۵} امام در

برابر یک کینه جو و ناسزاگویی به خود و پدر بزرگوارش، با استناد به آیه‌ای از قرآن کریم، از خطای او در می‌گذرد، و زمانی که او را شرمندۀ خود می‌بیند، با استناد به آیه دیگری از قرآن، ملامت را نسبت به وی، معفو می‌شمارد و اعلام می‌کند خدا او را آمرزیده است. و گامی مهم‌تر به سوی او بر می‌دارد و می‌خواهد که مشکلاتش را نیز با ایشان در میان بگذارد، و سرانجام، رفتار امام بر اساس قرآن، چنان آن شخص کینه‌جو را علاقه‌مند به امام می‌کند که محبوب‌تر از امام برایش کسی در زمین نیست.

در روایتی دیگر بنا به نقل زمخشری (۵۳۷ ق) در تفسیر آیه: **بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرِبٰهٖا** و **مَرَسِیْهٖا** (هود، ۴۱/۱۱) آمده حسن بن علی شخصی را دید هنگام سوار شدن به چارپایش، **سُبْحَانَ الَّذِیْ سَخَّرَ لَنَا هٰذَا** (زخرف، ۱۳/۴۳) را می‌خواند، به او فرمود: این به شما دستور داده شده؟ آن شخص جواب داد: پس برای این وضع، چه فرمانی داده شده است؟ فرمود: این تذکروا نعمة ربکم. زمخشری، در ادامه، و در توجیه اقدام امام، نوشته است: آن شخص از حمد خدا غافل شده بود، حسن بن علی او را متوجه کرد. و این از مراعات آداب الهی از سوی آنان و مراقبت از آداب دقیق و خوب سرچشمه می‌گرفت. خداوند ما را از اقتدا کنندگان به آنان و از کسانی که به روش آنان سلوک می‌کنند، قرار دهد. ۴۶

آنچه امام مجتبی (ع) درباره ذکر تسبیح هنگام سوارشدن شخص بر مرکبش انجام داد، همانا توصیه به عملی بهتر، بر اساس فراز دیگری از همان آیه‌ای است که در آن ذکر **سُبْحَانَ الَّذِیْ سَخَّرَ لَنَا هٰذَا** آمده است. ظاهر آیه چنین است که خداوند از آفریدگاری خود سخن گفته و برای نمونه از کشتی و چارپایان یاد کرده که انسانها بر آنها سوار می‌شوند. این یادآوری به منظور تذکر یاد خدا انجام گرفته، و از جمله یاد خدا برای سواره گفتن **سُبْحَانَ الَّذِیْ ...** است. آن شخص، فراز پیشین را از یاد برده بود، امام به او یادآوری کرد که ابتدا باید به یاد نعمت خدا بود و آنگاه **سُبْحَانَ الَّذِیْ سَخَّرَ لَنَا هٰذَا** گفت.

این روایت را طبری به گونه دیگری آورده است. وی می‌نویسد: حسن بن علی مردی را دید که بر چارپایش سوار می‌شود و می‌گوید: **سُبْحَانَ الَّذِیْ سَخَّرَ لَنَا هٰذَا**. به آن شخص فرمود: به شما دستور داده شده چنین بگویید؟ آن شخص گفت: پس چگونه بگویم؟ ایشان فرمود: می‌گویی: **الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ هَدَانَا لِلْاِسْلَامِ، الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ مِنْ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ**؛ حمد از آن خدایی است که ما را به اسلام رهنمون ساخت. حمد از آن

خدایی است که به خاطر بعثت محمد - صلوات و درود بر او - بر ما منت گذاشت . و در ادامه فرمود : آن گاه می گویی : سبحان الذی سخر لنا هذا ^{۴۷} . این روایت طبری احتمال دارد که تفصیل روایتی باشد که زمخشری نقل کرده است ؛ چه این که در این روایت هم اشاره به حمد خدا و آنگاه به ذکر سبحان الله شده است . و احتمال هم دارد روایت دیگری باشد که امام به شخص دیگری و به گونه دیگری گفته باشد .

روایتی هم از ادب امام مجتبی (ع) هنگام نماز یاد کرده و در آن تصریح شده آن حضرت این ادب را از قرآن آموخته است . در روایت آمده که ایشان وقتی به نماز می ایستاد ، بهترین لباسش را می پوشید ، به ایشان اعتراض شد ، فرمود :

انّ الله جمیل یحبّ الجمال ، فأتجمّل لربّی ؛ خداوند زیبا است و زیبا را دوست دارد . من خود را برای خدا می آرایم .

و آنگاه این آیه را خواند :

یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کلّ مسجد (اعراف، ۴۱/۷) ؛ ای انسانها زیورهای خود را در

هر مسجدی بگیرید . ^{۴۸}

در خبر دیگری آمده که اصبغ بن نباته گفته است ، حسن بن علی بیمار بود ، من و علی (ع) به عیادت او رفتیم ، امام علی به ایشان گفت : ای پسر رسول خدا چطوری ؟ ایشان جواب داد : به فضل خدا خوبم . امام علی فرمود : ان شاء الله همین طور است . بعد امام حسن (ع) درخواست کرد که بلندش کنند . امیرمؤمنان او را بلند کرد و به سینه اش تکیه داد ، آنگاه امام حسن گفت : از جدم رسول خدا شنیدم که می فرمود : پسر من ، واجبات خدا را انجام بده ، تا از عابدترین بندگان خدا باشی . قناعت پیشه کن تا بی نیازترین شخص باشی . پسر من در بهشت درختی هست به نام بلوی که اهل بلا را نزد آن می آورند و میزان و حساب و کتابی برایشان بر پا نمی شود . و مانند باران برایشان پاداش ریخته می شود . آنگاه پیامبر این آیه را خواند : **إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ** (زمر، ۱۰/۳۹) .

بازگویی سخن پیامبر از سوی امام مجتبی (ع) ، در بستر بیماری و در حضور پدر ، و نیز یادآوری آیه یاد شده از ایشان ، بیانگر این است که آنچه برای امام اتفاق افتاده و او را به بستر بیماری کشانده ، ایشان آن را خیر دانسته و در برابر آن ، شکیبایی کرده و در نتیجه ، در انتظار پاداش بی حساب وعده داده شده است .

و نیز از آن حضرت نقل است که، آن حضرت به مردم توصیه کرده هر گاه در تلاوت قرآن، به یا ایها الذین آمنوا رسیدید، ذکر لبیک اللهم لبیک بگویید. ۵۰

اینها نمونه‌هایی از رفتار قرآنی امام مجتبی (ع) است. چنین تعهد و دلبستگی به کلام خدا و باور و عمل به آن است که ولی خدا را در مقامی شایسته می‌نشانند و او را به مثابه منبع دین و در ردیف کتاب خدا به شمار می‌آورد و کلام و رفتارش حجت می‌شود.

جایگاه قرآن در نگاه امام مجتبی (ع)

از امام مجتبی (ع) سخنانی نغز درباره قرآن کریم نقل شده که تأمل و دقت در آنها، نگاه به این کتاب را عمق می‌بخشد، و جایگاه و نقش این کتاب عزیز را روشن می‌کند. ایشان، قرآن را چنین معرفی می‌کند:

ما بقى فى الدنيا بقية غير هذا القرآن، فاتخذوها اماما يدلکم على هداکم. و انّ أحقّ الناس من عمل به و ان لم يحفظه، و أبعدهم من لم يعمل به و ان كان يقرأ؛ هیچ چیز ماندگاری در دنیا غیر از قرآن نیست، پس آن را پیشوای خود قرار دهید تا شما را به راهتان رهنمون شود. سزاواترین‌ها به آن، کسانی‌اند که به آن عمل می‌کنند؛ اگر چه حفظش نکنند، و دورترین‌ها به آن، کسانی‌اند که به آن عمل نکنند؛ هر چند آن را بخوانند. ۵۱

تعبیر «تنها ماندگار از امور دنیا» حکایت از نکته‌ای بنیادین دارد. این که همه چیز و همه کس از دنیا رخت بر می‌بندد، یقینی و قطعی است، اما از این میان استثنا کردن قرآن، چه معنایی دارد؟ این استثنا، می‌تواند به حوادثی اشاره داشته باشد که برای خاندان رسالت و شخص رسول خدا رخ می‌دهد. رسول خدا و خاندانش بر اساس جریان سنت الهی درباره هر موجود زمینی زنده، از دنیا رخت بر می‌بندند، و آنچه باقی خواهد ماند، آموزه‌هایی است که از آنان باقی می‌ماند. در میان این آموزه‌ها، آموزه‌های قرآن کریم رتبه نخست را داراست. با حضور پیامبر (ص)، او بود که وحی و قرآن را فرامی‌گرفت و به مردمان می‌آموخت و از آن حفاظت می‌کرد. به دیگر سخن، بودن او، مایه نزول وحی و فرود فرشتگان برای انتقال آموزه‌های آسمانی بود، اما پس از او، این ارتباط گسسته می‌شد، و آنچه در زمان او نازل شده، باقی می‌ماند، و این بار نقش آن، متفاوت‌تر از پیش می‌شود. این بار، قرآن

است که باید از سنت نبوی هم پاسداری کند و آن را از هر گونه تغییر و دگرگونی محافظت نماید. پیشتر، پیامبر (ص) بود که زمینه نزول وحی را فراهم می آورد و از آن نگهبانی می کرد و منتشرش می کرد، اما با رحلت پیامبر، این قرآن است که هم حافظ خود است و هم حافظ میراث نبوی. از این رو است که در ادامه، امام، فرمان می دهد که باید قرآن، امام و پیشوا گرفته شود. این فرمان، در حقیقت نتیجه آن باور به ماندگاری قرآن است. یعنی حال که کتاب خدا می ماند و هر چه غیر آن، رفتنی است، پس قرآن را امامتان قرار دهید و در پی آن باشید. این سفارش، می تواند اشاره به همان نکته کلیدی باشد که پیامبر خدا (ص) در جاهای گوناگون و به مناسبت های مختلف و در حوادث متفاوت، تکرار می کرد که: من در میان شما دو چیز گرانبها به یادگار می گذارم: کتاب خدا و عترتم. ۵۲ آن حضرت، در بیان این مهم، بر این نکته هم تأکید می کرد که کتاب خدا، مهمترین آن دو یادگار است.

اما، به راستی پیشوایی و امامت کتاب، چه معنایی دارد؟ از امامت، پیشوایی یک شخص و الگو بودن او و زمامداری و تدبیر کردن و چرخاندن امور، به ذهن متبادر می شود. امام، انسانی است که باید از او پیروی کرد و او نقش یک راهبر و پیشوا را در هدایت جامعه به عهده دارد و امور را سامان می دهد و به فرجام می رساند. امامت، امر عینی خارجی نیست. بلکه، امری است که از مجموعه کارها و عملکردها و نقشهای یک شخص و یا یک چیز، انتزاع می شود، و غالباً به دلیل ماهیت کارکرد امام و رهبر، درباره انسان به کار می رود. بر اساس همان کارکرد خارجی عینی، درباره چیزهایی که آن نقش عینی خارجی را داشته باشند، به کار می رود. در این صورت، امامت قرآن، یعنی ایفای نقش راهبری از سوی این کتاب، و چون این کتاب، زبان و اراده و قدرت امر و نهی که از لوازم پیشوایی است، ندارد، امامت آن، یعنی پیروی از دستوراتی که در آن آمده است. امامت آن، یعنی او را در تدبیر امور ملاک قرار دادن، و او را شاخص عمل و میزان درستی عقیده گرفتن. بر همین اساس، قرآن، مبنای درستی هر چیز و از جمله معیار سنجش حدیث نیز هست. امام قرار دادن قرآن، یعنی پس از رسول خدا، در زمانی که وحی قطع شده، محصول وحی، یعنی قرآن باید نقش راهبری امت را عهده دار باشد و همگان بر اساس رهنمودهای آن حرکت کنند. بر اساس همین کتاب است که اهل بیت پیامبر هم در جایگاه خود قرار می گیرند و در کنار قرآن، و با تفسیر آن، نقش خود ایفا می نمایند.

شایان توجه است که امام در معرفی امامت قرآن، امام بودن آن را منحصر به این جهان نمی‌داند، بلکه آن را بر تمامی مراحل زندگی انسان مؤمن، در دنیا و آخرت، جاری می‌داند. از این رو است که در کلام دیگری فرموده است:

ان هذا القرآن، یجیء یوم القيامة قائدا و سائقا یقود قوما الی الجنة أحلوا حلاله و حرّموا حرامه، و آمنوا بمتشابهه و یسوق قوما الی النار ضیعوا حدوده و أحكامه و استحلوا محارمه؛ این قرآن، روز قیامت می‌آید و رهبری می‌کند. گروهی را که حلال قرآن را حلال و حرام آن را حرام شمردند و به متشابه آن ایمان آوردند، به سوی بهشت راهنمایی می‌کند، و گروهی دیگر را که حدود و احکام قرآن را ضایع کردند و حرامهایش را حلال شمردند، به سوی جهنم می‌برد. ۵۳

بر اساس این فرموده امام مجتبی (ع)، قرآن کتابی است، که شایستگان به آن، کسانی اند که به آن پایبند باشند و به آن عمل نمایند و ناشایستگان به آن، افرادی هستند که تعهدی به آن نداشته باشند؛ هر چند در خواندن آن کوتاهی نکنند. کتابی است که پیشوای انسان مؤمن است و او را به سر منزل رستگاری راهنمایی می‌کند. ملاک سنجش امور است. تنها ماندگار در دنیا است و از این رو، لازم است که سرلوحه همه امور قرار گیرد. بر اساس گفته دیگری از امام مجتبی (ع)، قرآن چراغ هدایت و شفای بیماری دل است. چراغ هدایت و دارو و درمان بودن قرآن، بیان دیگری از همان نقش امامت و پیشوایی این کتاب است. امام فرموده است:

ان هذا القرآن، فیه مصابیح النور، و شفاء الصدور، فلیجل جال بضوئه و لیلحم الصفة فکره، فإن التفكير حياة القلب البصیر، کما یشی المستتیر فی الظلمات بالنور؛ این قرآن، چراغ‌های نور است و مایه درمان بیماری دلها. پس جلادهنده باید با نور آن جلا دهد، و صفت قرآن را به اندیشه اش پیوند زند، که اندیشه، مایه زنده شدن دل بینا است، همانگونه که در تاریکی‌ها، رهرو در پی نور است. ۵۴

این روایت نیز در منابعی چون کافی، از پیامبر و امام صادق (ع) نقل شده است. ۵۵

امام مجتبی (ع) و تفسیر قرآن

در میان سخنان منسوب به امام دوم (ع)، تعبیری نقل شده که حاکی از حساس بودن تفسیر کتاب خدا و اشاره به ملاک و مبنای آن، و نیز میزان درستی و نادرستی آن است. از

امام مجتبی (ع) نقل شده که در تفسیر کلام خدا، فرموده است اگر کسی بدون دانش لازم، قرآن را تفسیر کند، اگر چه اتفاقاً درست هم باشد، به خطا رفته است.

من قال فی القرآن برأیه فأصاب، فقد أخطأ. ۵۶

این خبر را دیلمی در کتاب *ارشاد القلوب* از امام مجتبی (ع) نقل کرده است. اما در منابع دیگر، اعم از شیعه و سنی، این روایت به پیامبر منسوب است. احتمالاً خطای در تنظیم اخبار پیامبر و امام حسن، که در کتاب دیلمی، به دنبال هم نقل شده‌اند، باعث چنین نسبتی شده باشد. البته این احتمال دور از ذهن نیست که دیلمی کتابی در اختیار داشته و در آن، این خبر را امام مجتبی (ع) از جد بزرگوارش، پیامبر خدا (ص)، نقل کرده، و خبر در نقل، به خود آن حضرت نسبت داده شده است. اما با توجه به اینکه دیلمی در قرن هشتم می‌زیسته و اولین بار این خبر در کتاب او آمده، احتمال اشتباه در انتساب خبر، بیشتر از صحت آن است. در هر صورت، از آنجایی که نکته مهمی در این روایت وجود دارد، مناسب است که منظور آن بررسی و کاویده شود.

اگر منظور از تدبر در آیات قرآن، رسیدن به حقیقت معنا و اراده جدی و یا حتی استعمالی گوینده باشد، خواننده توانسته به هر صورت ممکن، هر چند بدون داشتن ابزار لازم، آن را به دست آورد. مگر غیر از دستیابی به حقیقت معنا، چه منظوری در کلام هست که مفسر باید حتماً، علاوه بر کشف معنا، به دنبال آن منظور نیز باشد؟ واقعیت این است که بر اساس شواهد و قراین موجود در خود قرآن کریم و دیگر منابع دینی، غرض از تدبر در قرآن، رسیدن به حقیقت معنا و پابندی به آن است. نهی شدید از تفسیر به رأی، نیز برای پرهیز دادن از انتخاب شیوه‌ای است که انسان را در برداشت از قرآن، به مقصود نمی‌رساند. بنابراین، منظور از تدبر، دریافت حقیقت است و بس.

بیش و پیش از هر سخنی، باید به این نکته اشاره شود که حدیث یاد شده، تنها به یک فرض اشاره کرده است، اما این فرض چند در صد از صورت مسأله تفسیر است که ممکن است، اتفاق بیفتد؟ واقعیت این است که این فرض، به دلیل رویکرد زیاد به تفسیر کلام خدا، از اهمیت بالایی برخوردار است. ممکن است این فرض بسیار کم اتفاق بیفتد، اما موضوع از چنان اهمیت بالایی برخوردار است و خطیر، که هشدار به آن، لازم بوده است. فرض این است: کسی بدون داشتن دانش لازم، بتواند به حقیقت کلام خدا راه یابد، و آن

را به دست آورد، خطا کرده است. هم شارحان حدیث و هم مفسران به دلیل نهی شدیدی که در این کلام از تفسیر وجود دارد، ناگزیر شده‌اند توضیحی درباره آن ارائه کنند. برخی آن را صرفاً نوعی سختگیری برای جلوگیری از تفسیر دلخواه معرفی کرده‌اند. ۵۷ نخستین مفسر بزرگ، طبری (۳۱۰ ق) بر اساس ظاهر این روایت، سخن گفتن درباره قرآن را که مطابق با نظر خداوند هم باشد، در صورت عالمانه نبودن خطا دانسته است. وی معتقد است مفسری که ناآگاهانه سخنی را به خدا نسبت دهد، گناهکار است. ۵۸ در میان مفسران مدرسه غرب اسلامی، ابن عطیه (۵۴۶ ق)، قرطبی (۶۷۱ ق) و ابوحیان (۷۴۵ ق) درباره آن تقریباً یک نظرند. گویی سخن اصلی از ابن عطیه است که آن را سخن گفتن در آموزه‌های قرآن با رأی و نظر شخصی، بدون نظر داشت اصول و قواعد فهم دانسته است. ۵۹ و قرطبی اندکی تفصیل داده و ابوحیان هم گفته قرطبی را در تفسیرش منعکس کرده است. ۶۰ قرطبی گفته است، حرفی که در تفسیر قرآن، از روی هوس زده شود، و از پیشوایان تفسیر اخذ نشود، خطا است. و دلیل آن را چنین بیان کرده است که چون از قرآن حکمی صادر شده که مفسر از ریشه و اساس آن اطلاعی ندارد و به اثر و نقل متکی نیست، خطا است. ۶۱ این مفسر تأکید کرده که هر کس بر اساس خطورات ذهنی و بی دلیل و بدون اتکای به اصول، چیزی از قرآن بگوید، خطا کرده است. ۶۲ کسانی هم آن را طی کردن بیراهه دانسته‌اند، که مأمور به آن نبوده‌اند و بدون داشتن دانش لازم خود را به تکلف انداخته‌اند. گفته‌اند تفسیر، دری دارد که باید از آن وارد شد، و جز آن پذیرفته نیست. این دسته از صاحب نظران، چنین کاری را مشابه قضاوت قاضی می‌دانند که ناآگاهانه ولی اتفاقاً درست قضاوت کند، که عذاب اخروی دارد و چنین قاضی جهنمی می‌شود. ۶۳ مشابه همین سخن را مفسر دیگری گفته که تفسیر بدون دانش لازم، طی کردن راه خطا است و بر مفسر است که برای تفسیر قرآن از راهش وارد شود. ۶۴ نظر دیگر این است که بدون دلیل و استدلال سخن گفتن درباره قرآن، از موارد خطای در تفسیری است که با واقع منطبق باشد. ۶۵

برخی گفته‌اند منظور این است که مفسری بدون توجه به قواعد زبانی و اصول فهم متن، به تفسیر قرآن اقدام کند، و روش درستی را به کار نبرد. راه درست این است که چنین مهمی به اهلس سپرده شود. ۶۶ همین نویسندگان در ادامه افزوده که شخصی که بدون اطلاع

از اصول و فروع، نظر بدهد و اتفاقاً نظرش مطابق با واقع شود، خاطی است. چون چنین نظری صرف یک اتفاق است و شاهی برای آن وجود ندارد.^{۶۷}

از تأمل و درنگ در این گفته‌ها این نکته به دست می‌آید که مفسران، گویی دریافت حقیقت معنا را از راهی خاص درست می‌دانند. یعنی تفسیر کلام خدا، وقتی پذیرفته است که به صورت روشمند باشد. این تحلیل، در لابه لای گفته‌های شارحان حدیث بصراحت آمده است. آنجا که گفته شده، چون مفسر از اصل و اساس تفسیر به دست آمده خبر نداشته، سخن او نمی‌تواند قابل قبول باشد و همچنین چون راه درست طی نشده، پس دستاورد مفسر قابل قبول نیست. مفسر در تلاش برای رسیدن به حقیقت معنا باید از روش مناسبی استفاده کند و از اصول و اساس تفسیر خبردار باشد. در غیر این صورت، سخن او حجت نیست. یعنی سخنی که بدون داشتن پشتوانه علمی، ارائه شود نمی‌توان آن را به خدا نسبت داد.

جمع بندی تحلیلها و نظریه‌های پیش گفته را می‌توان در گفته علامه طباطبایی یافت. این مفسر، در تشریح «تفسیر به رأی»، تصریح کرده که تفسیر به رأی، یعنی تفسیر ناروشمند. وی در توضیح بیشتر نظرش، تصریح کرده که تفسیر به رأی، به کشف معنا مربوط است و نه مطلب به دست آمده.^{۶۸} این مفسر، برای دیدگاه خود دو مؤید روایی و تاریخی ذکر کرده است: یکی همین فرموده پیامبر که: «من تکلم فی القرآن برأیه فأصاب، فقد أخطأ». این مفسر در ادامه افزوده که حکم به خطا بودن تفسیر بر فرض منطبق با واقع بودن، جز در ناروشمندی در تفسیر، ممکن نیست. وی برای تأیید این نکته، این گفته را شاهد آورده که «إن أصاب لم یوجر؛ اگر با واقع مطابق هم باشد، بی پاداش است. و مؤید دوم، گزاره‌های تاریخی مربوط به جمع نشدن قرآن کریم در یک کتاب در زمان نزول و پراکنده بودن آن است، که اگر کسی در آن حالت قرآن را تفسیر می‌کرد، به دلیل عدم احاطه به کل قرآن، مایه فهم نادرست می‌شد.^{۶۹}

بنابراین، بر فرض صحت سندی روایت یاد شده، این خبر در صدد هشدار به نااهلان و فاقدان شایستگی لازم برای تفسیر است، که مبدا بدون داشتن صلاحیت و اهلیت لازم به شرح کلام خدا پرداخته شود. به بیانی دیگر می‌توان چنین گفت که این گفته، بر حذر داشتن کسانی است که توان و اهلیت لازم را برای تفسیر ندارند، و اقدامشان به تفسیر، در حقیقت راه را برای سوء استفاده از این کتاب باز می‌کند. پیامبر با این فرموده، در صدد

جلوگیری از سوء استفاده و بستن راه هرج و مرج در تفسیر و برداشت از کتاب خدا بوده است، تا مبادا هر کسی بر اساس هوس، هر چه دلخواش بود، به این کتاب نسبت دهد. و برداشت خود را وحی و کلام خدا معرفی کند. با این نگاه، آن کسی شایسته پرداختن به تفسیر کتاب خدا است، که شایستگی و دانش و هنر لازم را داشته باشد. نیز می تواند به این نکته اشاره داشته باشد که ورود به کتاب خدا باید روشمند و در چارچوب فهم متن باشد. بنابراین نظر دوم، بر اساس صراحت کلام نبوی، آنچه بدون قواعد و اصول لازم، از قرآن به دست می آید، اگر با واقع منطبق باشد، انعکاس واقعیت هست، اما روش درستی در به دست آوردن طی نشده است. و چون روشمند نیست و خارج از چارچوب متعارف فهم یک متن است، مفسر در کارش خطا کرده است. و آنچه به دست آمده، هر چند در واقع و نفس الامر درست است، اما سنتی نادرست بنیاد گذاشته شده که زیانش به مراتب بیش از سود آن است. به دیگر سخن، خطای در تفسیر بدون رعایت اصول، خطای فاعلی است و نه خطای فعلی. یعنی فاعل خاطی است و نباید به خطای خود ادامه دهد. گویی به دست آوردن معرفت قرآنی قابل قبول و مسئولیت آور، تنها با روش درست، ممکن است و بدون روش درست، روا نیست از کتاب خدا حکمی استخراج شود و به او نسبت داده شود. هر چند ممکن است بدون روش درست، معرفتی به دست آید، اما قابل پیروی و پذیرش نیست.

۳. تفسیر در کلام امام مجتبی (ع) و چگونگی آن

روایات اندکی در تفسیر آیات قرآن از امام مجتبی (ع) در متون حدیثی و تفسیری، وجود دارد. کمی این دست از روایات، به دلیل نزدیکی به عصر نزول، قابل توجیه است. عربهای مسلمان، خود غالب آیات قرآن را در سطح ظاهر الفاظ می فهمیدند. و نشانه هایی وجود دارد که نشان می دهد آنان چندان در پی تعمیق اطلاعاتشان از قرآن نبودند و یا چنین عملی را روا نمی دانستند. در همین روایات اندک نقل شده از امام مجتبی و همین طور از دیگر معصومان عصر نزول، به خوبی می توان دریافت که نوع آیات تفسیر شده، به پاره ای از رخدادهای تاریخی - سیاسی و پاره های دیگر به کشمکش های فقهی مربوط است. بیش از اینها چندان به تفسیر پرداخته نشده است. در هر صورت، همین روایات اندک هم دستمایه خوبی برای کشف نوع نگاه امام مجتبی (ع) به چگونگی تفسیر قرآن است. این

روایات، حاوی نکته‌هایی ارزشمند در تفسیر است و می‌توان آنها را بر اساس این روشها تقسیم‌بندی کرد:

الف) تفسیر قرآن با قرآن

تفسیر قرآن با قرآن، شرح و توضیح فرازهایی از قرآن با فرازهایی دیگر است. این روش هم در کلمات نقل شده از رسول خدا و هم امیرالمؤمنین و هم دیگر معصومان(ع) وجود دارد. در سخنان منسوب به امام مجتبی(ع) نیز عبارتهایی در تفسیر قرآن به چشم می‌خورد که ایشان قرآن را با خود قرآن تفسیر کرده است. در روایتی نقل است که امام مجتبی به حبیب بن مسلمة فهری که از دوستان معاویه بود، فرمود: کارهایی می‌کنی که در مسیر طاعت خدا نیست. او جواب داد: البته مسیر پدر تو که نه. امام به او فرمود: آری! اما به خاطر دنیای اندک، از معاویه دنباله روی می‌کنی. به خدا اگر معاویه بتواند در دنیا برایت کاری انجام دهد، در دینت امانی نمی‌تواند. و تو اگر کار بدی هم انجام دهی می‌گویی خیر است. تو از جمله کسانی هستی که می‌پنداری مشمول این فرموده خداوند هستی: **خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخِرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ** (توبه، ۹/۱۰۳). ولی از زمره کسانی هستی که خداوند درباره‌شان فرموده است: **كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** (مطففین، ۸۳/۱۴). ۷۰ نکته این فرموده امام این است که شخصی که کار خوب و بد را درهم می‌آمیزد، امید توفیق برای توبه کردن در آنها هست، اما امام با اشاره به آیه دیگری، به آن شخص می‌گوید که آن امید در حق وی، به دلیل این دلش را زنگار تردید گرفته، برآوردنی نیست. گمان مبر اگر شر می‌کنی، چون عمل خیر داری، موفق به توبه می‌شوی، نه، بلکه به خاطر غلبه شر بر خیر، از تو سلب توفیق شده و بر دلت تردید غالب شده است.

جصاص (۳۷۰ ق) هم در تفسیر آیه: **وَآخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخِرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ** (توبه، ۹/۱۰۲)، با ذکر وجوه کلمات و عبارات‌های آن، با استناد به ظاهر آیه گفته آلوده شدگان به گناه، نباید از پذیرش توبه‌شان ناامید شوند، و باید توبه کنند، و کسانی که به دلیل گناه زیاد به بهانه عدم قبول توبه، توبه نمی‌کنند، آنان را **مصدق آیه: كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** (مطففین/۱۴) شمرده است. وی در ادامه، این روایت امام حسن(ع) نقل کرده و سخن خود را به آن مستند ساخته است. ۷۱

ب) تعیین مصداق

از موارد تفسیر در کلام پیامبر و اهل بیت (ع) و صحابه، بیان مصداق عینی و خارجی اشارات تاریخی قرآن، و نیز بیان چگونگی تحقق دستورها و مفاهیم قرآن کریم است. اینکه آن اشارات تاریخی، مربوط به چه رخداد و چه کسی است، و نیز آن دستورها چگونه و با چه مکانیزمی جامه عمل بپوشند، تا امر و نهی خدا تحقق پیدا کند، از مهمترین ارکان تفسیر وحی است. از رسالت‌های مهم رسول خدا، بخصوص عینیت بخشیدن به نوع دوم از معارف قرآن کریم بود که با آموزشهای ویژه تحقق پیدا می‌کرد. این نوع تفسیر نیز، تعیین مصداق خارجی معارف و حیانی است. یافتن مصداق معارفی تاریخی و یا اشارات مربوط به اشخاص و یا عوالم دور از دسترس انسان، از تلاشهای مهم مفسران از دوران نزول وحی تاکنون است. در دوران‌های گذشته مفسران بیشتر می‌کوشیدند تا مصادیق تاریخی و اعلام مورد اشاره قرآن را مشخص کنند، بعدها به دلیل اکتشافات علمی، مفسران می‌کوشند تا پاره‌ای از معارف قرآن را با دستاوردهای علمی و تجربی تطبیق کنند. این سنت تفسیری، چنان جا افتاده است که کمتر مفسری در آن تردید روا داشته است.

در سخنان امام حسن (ع) نیز چنین تفسیرهایی وجود دارد. برای نمونه در روایتی آمده که از ایشان پرسیده شد، منظور از: **یوم النقی الجمعان** (آل عمران، ۱۵۵/۳) در قرآن چه روزی است؟ آن حضرت فرمود:

كانت ليلة الفرقان يوم النقی الجمعان لسبع عشرة من شهر رمضان؛ شب فرقان روز هفدهم ماه رمضان بود که دو گروه با هم برخورد کردند. ۷۲

در روایت دیگری، مقسم می‌گوید از امام حسن (ع) درباره قرارداد شعیب با موسی (ع) سؤال کردم که قرارداد، برای مدت هشت و یا ده سال کار بود، که شعیب گفت: **أیما الاجلین قضیت فلا عدوان علیّ** (قصص، ۲۸/۲۸)؛ هر کدام را عملی کنی، من مخالفتی ندارم، موسی به کدامینش عمل کرد؟ ایشان فرمود: دومی را. قال: الآخر. ۷۳

در روایتی، درباره خاندان پیامبر درباره آیه: **ومن یقترب حسنة نزد له فیها حسنا** (شوری، ۲۳/۴۲)، از سُدّی نقل است که گفته، منظور دوست داشتن خاندان پیامبر است. امام مجتبی (ع) فرموده است:

هی مودّتنا أهل البيت أصحاب الکساء؛ منظور ما خاندان پیامبر که اصحاب کسا هستیم. ۷۴

هر چند در روایت دیگری مضمون کلام سَدّی مورد تأیید قرار گرفته،^{۷۵} اما این گفته امام نشان می‌دهد که منظور، کسان خاصی از خاندان پیامبر هستند، و همه افراد منسوب به آن خاندان مشمول حکم آیه نیستند. بر اساس روایت دیگری که همین مضمون را دارد، امام فرموده است من از خاندانی هستم که مودتشان بر هر مسلمانی واجب است.

أنا من أهل البيت الذين افترض الله مودتهم على كل مسلم فقال: قل لا أسئلكم عليه أجراً إلا المودة في القربى و من يقترف حسنة نزد له فيها حسناً، فاقتراف الحسنة، مودتنا أهل البيت؛ من از خاندانی هستم که خداوند دوستیشان را بر هر مسلمانی واجب کرده و فرموده است: بگو: من برای رسالتم پاداشی جز مودت خاندانم نمی‌خواهم. و هر کس حسنه‌ای به دست آورد، حسنی درباره آن به او می‌افزایم.^{۷۶}

و در تفسیر آیه‌ای که در آن از کیفر فاسقان سخن گفته شده، از دو عذاب یاد شده است. عذاب اخروی و دیگر عذاب نزدیکتر: ولنذيقنهم من العذاب الأدنى دون العذاب الأكبر (سجده، ۲۱/۳۲) درباره عذاب نزدیکتر، چند وجه ذکر شده است. منظور از عذاب کوچکتر، عذاب دنیوی است که نزدیکتر به انسان از عذاب اخروی است،^{۷۷} شصت سال قحطی، جنگ بدر که قریش در آن شکست خوردند، کشتار و گرسنگی^{۷۸} و دیگر گرفتاری‌های جانی، مالی و دنیوی. از امام مجتبی (ع) نقل است که منظور، کشتار با شمشیر در یک روز است. هو القتل بالسيف، نحو يوم. ^{۷۹} در روایت دیگری از ایشان نقل است که به جای تعبیر القتل بالسيف نحو يوم، از آن به القتل بالسيف صبراً (کشتار زجر آور با شمشیر) تعبیر شده است.^{۸۰}

در تفسیر آیه دیگری که در آن از روز آخرت، به روز مشهود سخن به میان آمده: إن في ذلك لآية لمن خاف الآخرة ذلك يوم مجموع له الناس و ذلك يوم مشهود (هود، ۱۱/۱۰۳)، منظور از مشهود بودن قیامت، تحقق روز وعده داده شده است که دیده می‌شود. اما اینکه شاهد آن روز چه کسی است، از آن به خدا و پیامبر یاد شده است. از امام مجتبی (ع) نقل است که منظور از شاهد، پیامبر است.^{۸۱} در آیه دیگری، هم از شاهد و هم مشهود سخن به میان آمده، و کسی از امام پرسیده که شاهد و مشهود کیانند و چیستند؟ ایشان از پرسش‌کننده سؤال کرده که آیا پیش از ایشان، سؤالش را از دیگری پرسیده است یا خیر؟ او گفته: آری از عبد الله عمر و عبد الله بن زبیر پرسیده، و آنها گفته‌اند: منظور از مشهود، روز

عید قربان و روز جمعه است. امام فرمود: خیر، چنین نیست. منظور از شاهد، پیامبر است. آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: **فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا** (نساء، ۴۱/۴)، و منظور از مشهود، روز قیامت است. و در پی آن، این آیه را تلاوت فرموده است: **ذَلِكَ يَوْمَ مَجْمُوعٍ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمَ مَشْهُودٍ** (هود/۱۰۳)،^{۸۲}. مفسرانی مانند مجاهد و سعید بن مسیب، بنا بر نقل، شاهد را انسان، و مشهود را قیامت دانسته‌اند.^{۸۳} گفتنی است که در این تفسیر، امام، آیه‌ای از قرآن را با کمک آیه‌ای دیگر تفسیر کرده است. در معرفی پلیدان و پاکان که در قرآن از آنها یاد شده و گفته شده: **الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ** (نور، ۲۴/۲۶)؛ زنان پلید از آن مردان پلید و مردان پلید از آن زنان پلیدند، ایشان فرموده است: منظور معاویه و یارانش هستند. و نیز در معرفی مصادیق زنان پاک که از آن مردان پاک و مردان پاک، که از آن زنان پاکند، **وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ**، ایشان فرموده است: منظور علی بن ابی طالب و شیعیانش هستند.^{۸۴}

در روایتی از آن حضرت رسیده که ایشان ذریه را که در آیه: **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ**. ذریه بعضها من بعض (آل عمران، ۳۳/۳-۳۴) فرموده است: **فنحن الذرية من آدم والاسرة من نوح والصفوة من ابراهيم والسلالة من اسماعيل و آل محمد؛ ما از ذریه آدم، خانواده نوح، برگزیده نسل ابراهیم، از سلالة اسماعیل، و خاندان محمد هستیم.**^{۸۵}

در روایت دیگری درباره خاندان خود فرموده است:

کلّ ما فی کتاب الله عزوجلّ، (انّ الأبرار) ^{۸۶}، فوالله ما أراد به الا علی بن ابی طالب و فاطمة وأنا والحسین، لانّا نحن الابرار بأبائنا و امهاتنا و قلوبنا علت بالطاعات و البرّ؛ هرچه در کتاب خدای عزوجلّ کلمه ابرار آمده، نیست مگر علی بن ابی طالب و فاطمه و من و حسین. چون ما در تیره پدران و مادران و خودمان ابرار هستیم و دل‌هایمان با طاعات و نیکی اوج می‌گیرد.^{۸۷}

و در فرموده دیگری ایشان آیه: **و نزعنا ما فی صدورهم من غلّ اخوانا علی سرر متقابلین** (حجر، ۴۷/۱۵)، فرموده است درباره ما نازل شده است: **فینا نزلت.**^{۸۸} در زمانی که امام از پدر بزرگوارش تمجید کرده، او را مصداق این آیه معرفی کرده است: **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ. أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ** (واقعه، ۵۶/۱۰-۱۱)، و در توضیح مقرب و سابق

بودن فرموده است :

أَبِي أَسْبَقَ السَّابِقِينَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِلَى رَسُولِهِ، وَأَقْرَبَ الْأَقْرَبِينَ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ؛ پدرم پیشگام‌ترین افراد به خدا و رسول خدا است. و نزدیک‌ترین کس به خدا و رسولش. ^{۸۹}

بنابر نقل دیگری، ایشان ضمن معرفی پدر خود به عنوان پیشگام در ایمان به خدا و پیامبر، و نزدیک بودنش به خدا و رسول خدا، با تلاوت آیه‌ای از قرآن که در آن، افراد مؤمن را از جهت داشتن رتبه معنوی به دو گروه تقسیم می‌کند، پدر خود را از افراد رتبه برتر مؤمنان می‌داند.

فَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلٌ أُولَئِكَ أَكْبَرُ مِنْ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتِلُوا (حدید، ۱۰/۵۷)؛ از شما میان، آنان که پیش از فتح مکه انفاق کردند و در راه خدا جنگیدند با آنان که پس از فتح انفاق کردند و جنگیدند، برابر نیستند. ^{۹۰} به راستی، در چنان کشمکش‌های غبارآلودی که دیده‌ها از دیدن حقیقت نابینا شده بود، و حقایق بسیاری به عمد و یا در میان هیاهوها پنهان می‌شد و نسل جدید اطلاعی از گذشته نداشت و دستگاه تبلیغاتی هیأت حاکمه، اسلام را با روش‌های ویژه خود تبلیغ می‌کرد و مردم، آیین محمد (ص) را در حاکمانی امثال معاویه و بنی امیه متبلور می‌دیدند، پرداختن به چنین موضوع‌هایی برای درک حقیقت، حیاتی بود. در نگاه نخست، شاید تعیین مصداق یک آیه، چندان مهم به نظر نرسد، اما تأمل در آن، نشان می‌دهد که روشن کردن ما به ازای خارجی و عینی پاره‌ای از مفاهیم کلی و مجمل، تا چه اندازه کارساز است و ذهن مخاطبان را به حقیقت نزدیک می‌کند. مخاطبان زیادی، بسیاری از مصداق خارجی همان مفاهیم به ظاهر روشن را تشخیص نمی‌دادند و چگونه و چرا باید تشخیص می‌دادند در حالی که هم فضای فکری روشن نبود و هم آدم‌هایی که بعداً به دنیا آمده بودند، خبر از جایی نداشتند، و از کجا می‌دانستند که آیه فلان درباره چه کسی و یا چه حادثه‌ای نازل شده و بر چه چیزی قابل تطبیق است. بسیاری از حقایق وارونه معرفی شده بود و نسل جدید، اسلامی به جز اسلام شام نمی‌شناخت. به علاوه و مهم‌تر، در عملی کردن پاره‌ای از دستورهای قرآن، چه کسی می‌توانست درستی و حقیقت آنها را تشخیص دهد و بداند که آنچه عمل شده و نمود بیرونی پیدا کرده، با آنچه رسول خدا آورده و اعلام نموده تا چه میزان تطبیق می‌کند؟ اینجا است که تعریف مفاهیم و معرفی مصداق خارجی آنها و عملی

کردن دقیقشان، کار چندان ساده‌ای نیست.

ج) توسعه مفهوم

توسعه مفهومی، گسترش دامنه معنای یک مفهوم و یا عبارت و یا اصطلاح، به بیش از یک معنا و یا فراتر بردن آن از معنای رایجش است. از این نوع معناشناسی در دانش اصول، به «الغای خصوصیت» از مورد استعمال یاد شده است و نیز از آن به «جری و تطبیق» یاد می‌کنند. در توسعه مفهومی، واژه‌ای و یا عبارتی که در معنایی به کار رفته، می‌تواند معنایی دیگر و فراتر از آن به دست دهد. در چنین تفسیری، بواقع قیود و اوصاف به کار رفته، نادیده گرفته می‌شود و آیات معنایی عام پیدا می‌کند، و یا واژه‌ها و عبارتها از زمان و مکان منسلخ می‌شود. در این نوع از معناشناسی، معناگستری صورت می‌گیرد. و منظور از توسعه مفهومی، معنایابی فرازمانی و فرامکانی و جاری کردن وحی در طول زمان است. چنین پدیده‌ای در تفسیر متن، در درجه نخست، در سخنان معصومان وجود دارد. برای نمونه، واژه نعمت که در لغت، به معنای حالت خوب است،^{۹۱} غالباً آن را در نعمت مادی به کار می‌برند، اما این همه کاربرد معنایی آن نیست و بیش از بار معنایی مادی، معنا می‌دهد. امام در تفسیر آیه: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (ضحی، ۱۱/۹۳) فرموده است: أمره أن يحدث بما أنعم الله عليه في دينه؛ به او دستور داد که خدا هر نعمتی را که در دین به او داده، بیان کند.^{۹۲}

بنا به روایتی دیگر، از آن حضرت نقل است که درباره همین آیه فرموده است: وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ قَالَ: ما عملت من خير فحدِّث لإخوانك؛ اما نعمت پرورگارت را بازگو کن. فرمود: هر گونه خیری که انجام داده‌ای، آن را با برادرانت در میان بگذار.^{۹۳}

در روایتی دیگر، اعلام دستیابی به خیر، به برادر مورد اعتماد اشاره شده است.^{۹۴} و در گفتار دیگری، فرموده است: منظور از آنچه خوب است انسان آن را به خانواده‌اش اعلام کند، عمل صالح است.^{۹۵}

این برداشت‌های متفاوت از سوی یک امام و از یک آیه، این حقیقت را هم نشان می‌دهد که دائره معنایی یک واژه بسی گسترده‌تر از معنای ظاهری آن است، و فراتر از آن چیزی است که شهرت یافته و متعارف شده است. تصریح امام به موارد یاد شده، یادآور

این نکته تاریخی است که برای خوانندگان و یا شنوندگان، معناهایی را که امام به آنها گوشزد کرده، در میان آنان رایج نبوده و یا متبادر به ذهن نبوده است. به دیگر سخن، تفسیر امام می آموزد که ایشان آیه را عام دانسته و هر نکته ای را که یک واژه می تواند در خود داشته باشد، معنای آیه تلقی می شود. گفتنی است که ابن ابی حاتم (۳۲۷ ق)، استناد امام مجتبی به آیه را، دلیل محکم بودن آیه و عدم نسخ آن دانسته است. و التزام الحسن بن علی بها دلیل علی آنها محکمه. ۹۶

در تفسیر: **إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ** (قمر، ۴۹/۵۴)؛ ما هر چیزی را به اندازه آفریدیم. فرمود: **لَأَهْلِ النَّارِ بِقَدَرِ أَعْمَالِهِمْ**؛ ما هر چیزی برای اهل آتش به اندازه عملکردشان آفریدیم. ۹۷

ظاهر آیه این است که خداوند در صدد بیان چگونگی خلقت اشیای عالم است و این که هر چیزی را به اندازه و در جای خود و مناسب آفریده است، اما امام، آن را فراتر از ظاهر و معنای رایج آن گرفته و شامل کیفر اخروی هم دانسته و فرموده: کیفر جهنمیان، به اندازه عملکردشان است. هر چند در این تفسیر و آیه، از میزانی خاص در قیامت، سخن به میان نیامده، اما می تواند ملاکی برای شناخت نظام کیفر اخروی باشد. یعنی عملکرد انسان، ملاک کیفر و اندازه آن است و بس.

شایان گفتن است که تفسیر دوگانه امام از یک آیه، نشان می دهد که تفسیری که از سوی امام معصوم هم صورت می گیرد، بر اساس اصول زبانی است. اگر غرض رسیدن به یک معنا و مراد جدی شارع باشد، به بیش از یک معنا نباید پرداخته شود. اشاره به معانی متعدد یک آیه از سوی معصوم، نشان می دهد که اصول فهم یک متن در تفسیر لحاظ می شود. به این معنا که وقتی یک کلمه و یا عبارتی کشش معنایی گسترده ای دارد و یا می تواند چندین مصداق داشته باشد، همه آنها قابل استناد به آن الفاظ و عبارت ها هستند. و این همان لحاظ کردن اصول زبانی، در تفسیر یک متن است. در این آیه، نعمت هم به معنای نعمت دین و هم فراتر از آن، هرگونه خیری است که ممکن است نصیب انسان شود، معنا شده است. با توجه به این نکته، می توان گفت، ارائه یک معنا از سوی معصوم، لزوماً به معنای آن نیست که منظور آیه، همان است که امام گفته و معنای دیگری نمی توان از آیه برداشت کرد. به دیگر سخن، امام با ارائه چنین دیدگاه و تفسیری، می آموزد که در

تفسیر کلام خدا، چه شیوه‌هایی می‌توان به کار برد.

(د) تبیین مفاهیم

در قرآن الفاظ و مفاهیمی وجود دارد که اجمال و ابهام دارند، و کار مفسر رفع اجمال و ابهام از آنها است. دسته دیگری از آیاتی هستند که به حسب ظاهر اجمال و ابهامی در آنها نیست، و در عین حال، مفسران آنها را هم تفسیر می‌کنند. این گونه شرح و تفسیرها لزوماً به معنای رفع ابهام از ظاهر آیه‌ها نیست، بلکه بسط دادن و تحلیل ابعاد و زوایای یک موضوع به منظور درک درست و دقیق آنها است. تعابیر به کار رفته نشان می‌دهد که آیه معنایی روشن دارد، اما دقت در آنها زوایا و ابعادی را برای مفسر نمایان می‌سازد. بخشی از کار مفسران، پرداختن به تحلیل ابعاد و زوایای معنا در آیات قرآن کریم است. از این رو است که تمامی آیات قرآن از محکم و متشابه و ظاهر و مبین، از سوی مفسران تفسیر می‌شود. این روش در سخنان معصومان نیز مشهود است.

در سخنان امام حسن (ع) علاوه بر تبیین فرازهای مجمل و مبهم تاریخی و نیز مشخص کردن موارد اشار شده در آیات مربوط به احکام و تکالیف، به روشن ساختن دقیق ابعاد مفاهیم قرآن پرداخته شده است؛ به گونه‌ای که تلقی نادرست و غلط یک مفهوم شناخته شود، و معنای درست آن به دست آید. یعنی ابعاد یک مسئله به درستی تشریح گردد و موضوع به خوبی قابل فهم شود و یا راز و رمز یک حکم و یا گفته‌ای شکافته گردد. برای نمونه، در پاره‌ای منابع نقل شده که امام مجتبی (ع) بسیار با عزت نفس میزیست و رفتارش بسیار موقرانه و سنگین بود. کسانی این گونه رفتار امام را حمل بر کبر می‌کردند و غیر اخلاقی می‌دانستند. امام با تمسک به آیه: **وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ** (منافقون، ۸/۶۳)، فرمود: این رفتار کبر نیست، بلکه عزتمندانه و ارجمندانه رفتار کردن است. ^{۹۸} عزت را چیرگی، نفوذ ناپذیری و قوت معنا کرده‌اند. بر اساس نص قرآن، عزت از آن خدا و پیامبر و مؤمنان است. امام با انتخاب نوعی از منش، نشان داده که عزت چیست و چگونه در مقام عمل به اجرا در می‌آید.

در تفسیر: **حِیَاةٌ طَیِّبَةٌ** (نحل، ۹۷/۱۶)، که به معنای زندگی خوش، دلپذیر، مطلوب و مطلوب است، اختلاف نظر وجود دارد و از جمله گفته شده، منظور روزی حلال است. از امام مجتبی نقل است که فرموده:

وهی القناعة و هذا طیب عیش الدنیا؛ مراد، قناعت است که خوشی زندگی دنیا در آن است. ۹۹

این توضیح امام که درباره حیات طیب، فرموده: هذا طیب عیش الدنیا، بیانگر این است که امام، در صدد تشریح نوعی از زندگی است که در آن دغدغه وجود نداشته باشد. امام در این گفته، مصداق مناسب زندگی خوش را معرفی می کند. از این رو فرموده است: حیات طیب، قناعت است و گوارایی زندگی دنیا به آن است. توضیح اینکه زندگی خوش و دلپذیر، زندگی بدون دغدغه و آسودگی خاطر است. کسی می تواند آسوده باشد که دل بستگی به دنیایی نداشته باشد که پر مخاطره است و کشمکش ها و جنگ و گریزها و رخدادهای تلخ و فراز و فرودهای آن، لرزه بر اندام انسان می اندازد و خواب را از چشمان او می رباید. کسی در چنین دنیایی آسایش دارد که به آنچه دارد، راضی باشد و خود را برای به دست آوردن هر چه بیشتر و بیشتر به زحمت و محنت نیندازد. تلاشهای گسترده و سیری ناپذیر انسانها مگر جز برای آسایش است؟ اما در این تلاشها برای به دست آوردن آسایش، چنان انسان گرفتار ناخوشی می شود که هیچ آسایشی در آن دیده نمی شود. چه کسی آسوده خاطر است؟ چه کسی اندوه کمتری دارد؟ جز آن که کمتر دغدغه دنیا و مال و جاه دنیا را دارد؟ و این راهی جز قناعت ندارد. به راستی مگر زندگی با دل خوش جز این چیست؟ و، این است تحلیل ابعاد یک آیه.

از آن حضرت نقل است که برای برخی گرفتاری ها سفارش کرده است که از خداوند طلب آمرزش شود، و شاید به تعبیر دقیق تر، ذکر استغفر الله بر زبان جاری شود. در خبری آمده که امام روزی به نزد معاویه رفته بود و زمانی که از خانه معاویه بیرون آمد، در بانی به ایشان عرض کرد که من ثروتمندم، اما فرزند ندارم و مایلم دارای فرزند شوم. به من بیاموزید که چه کنم که به خواسته ام برسم. ایشان به وی فرمود: استغفار کن. او به ذکر استغفار روی آورد و چندان فراوان استغفار می کرد که در روز به هفتاد بار می رسید، تا اینکه صاحب ده پسر شد. خبر به معاویه رسید. معاویه از آن شخص پرسید که از حسن بن علی نپرسیدی چگونه چنین چیزی ممکن می شود؟ در سفر دیگری در بان یاد شده، علت آن را از امام جویا شد. آن حضرت در جواب فرمود: مگر این آیه را نخوانده ای که هود به مردمش آموخت: استغفروا ربکم ثم توبوا الیه... و یزدکم قوه الی قوتکم (هود، ۵۲/۱۱)؛ به پیشگاه

پروردگارتان استغفار کنید، ... تا توانی بر توانتان بیفزاید. و نیز نوح به مردمش گفت: فقلت استغفروا ربکم انه کان غفّاراً... و یمدکم بأموال و بنین و... (نوح، ۷۱/۱۰-۱۲)؛ گفتم: به پیشگاه پروردگارتان استغفار کنید، که او آمرزنده است... و با اموالی و فرزندان شما را مدد می‌رساند و ...

آنگاه امام در ادامه فرمود:

منظور این است که نوح گفت: از دعایی که آموختم روی برنتابید و به سمت گناه و نافرمانی نروید.^{۱۰۰}

مشابه این روایت، حدیثی است که در منابع شیعی آمده آن چنین است: شخصی از خشکسالی به امام شکایت کرد، ایشان فرمود: استغفار کنید. دیگری از فقر نالید، باز ایشان دستور به استغفار داد. سومی آمد و درخواست دعا برای پسر دار شدن کرد، ایشان دستور به استغفار داد. به ایشان گفته شد هر کسی هر مشکلی دارد، با استغفار حل می‌کنید. فرمود: من از جانب خودم نگفتم. آن را از گفته خداوند به دست آوردم که فرموده است: فقلت استغفروا ربکم انه کان غفّاراً یرسل السّماء علیکم مداوا و یمدکم بأموال و بنین و...^{۱۰۱} بر اساس ظاهر آیه، استغفار، مایه فراوانی باران، به دست آوردن ثروت و اولاد می‌شود. و اگر آنه کان غفّاراً را هم ناظر به نتیجه دیگر استغفار بدانیم، آیه اشاره به چهار فایده استغفار می‌کند. امام کاربرد آن را برای رفع خشکسالی و رفع فقر و نازایی به کار برده و ذهن شنوندگان را نسبت به کاربرد آن روشن کرده است.

درباره آیه: یدخلون فی دین الله أفواجا(نصر، ۳/۱۱۰)، گفته شده که آخرین سوره نازل شده بر پیامبر(ص) است، که نوید پیروزی و فتح و قبول اسلام از سوی توده‌های مردم داده شده است. با توجه به اینکه «ناس» اسم جنس است و شامل همه مردم می‌شود، و از طرفی روشن است که همه مردم به دین اسلام وارد نشدند، و از سوی سوم، قبول کامل دین و پابندی تام به آن هم، معمولاً از طرف گروهی خاص است، از امام مجتبی(ع) نقل است که ایشان ناس ذکر شده در آیه را فرادی خاص معرفی کرده و فرموده:

نحن الناس و أشیاعنا أشباه الناس و أعداؤنا النسناس؛ ما یمیم آن مردمی که گروه گروه در دین وارد شدند. و پیروان ما شبیه مردمند. و مخالفان ما نسناسند.

به دنبال این اظهار نظر، امام علی پیشانی پسرش را بوسید و فرمود: الله أعلم حیث

يجعل رسالته (انعام، ۱۲۴/۶) ۱۰۲. گفتنی است: نسناس، به کسی گفته شده که صورت آدمی دارد و فاقد خرد کامل و معارف الهی، و واجد ملکات شر است. ۱۰۳

در تفسیر (ادبار النجوم) در آیه: «و من الليل فسبحه وإدبار النجوم» (طور، ۴۹/۵۲)، که منظور از آن چه وقت است؟ نظریات گوناگونی گفته شده است. آن را دو رکعت نماز قبل از صبح و دو رکعت بعد از مغرب، دو سجده بعد از نماز مغرب، ذکر تسبیح در تعقیبات نمازهای واجب، نافله های نمازهای واجب دانسته اند. ۱۰۴ طبری پس از نقل این اقوال، گفته است: بهترین نظر در این باره، خواندن دو رکعت پس از نماز مغرب است. و برای این نظر، ادعای اجماع مفسران را کرده است. ۱۰۵ و از پیامبر به نقل از ابن عباس هم همین قول را نقل کرده است. از امام مجتبی (ع) نقل است که ایشان هم آن را دو رکعت نماز پس از نماز مغرب دانسته است.

إدبار النجوم: الصلاة الركعتان بعد المغرب. ۱۰۶

در نقلی دیگر، ایشان از پدر بزرگوارش امام علی (ع) آن را دو رکعت نماز قبل از نماز صبح خوانده است. و إدبار النجوم: یعنی الركعتین قبل صلاة الصبح. ۱۰۷

در روایتی امام، اولوا الألباب را به خردمندان تفسیر کرده است. در توصیه ای فرمود: وقتی نیازی دارید، آن را با اهلش در میان بگذارید. گفته شد: ای پسر رسول خدا، چه کسی اهل آن است؟ فرمود آنهایی که خداوند در قرآنش از آنها یاد کرده و فرموده است: «إِذَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (رعد، ۱۹/۱۳)، و منظور از اولوا الألباب، أولوا العقول (خردمندان) هستند. ۱۰۸

لب مفرد ألباب، به معنای خرد خالص و ناب است. ۱۰۹

در باره آیه ای که در آن آمده: «و الذين في أموالهم حق معلوم. للسائل والمحروم» (معاذ، ۲۴-۲۵/۷۰)؛ کسانی که در مالشان برای سائل و محروم حقی وجود دارد. منظور از سائل، که باید حق او را داد، چه کسی است؟ به حسب ظاهر آیه، هر درخواست کننده ای سائل است، و به قرینه سیاق آیه که در آن محروم آمده، و نیز تبادل ذهنی، سائل نیازمند است. از امام مجتبی (ع) نقل است که فرموده: سائل حق دارد، و باید آن را پرداخت، هر چند سوار اسب شود و درخواست کند. «للسائل حق و لوجاء علی فرس». ۱۱۰

در خبری آمده است که امام در توضیح آیه: «فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ»

يختلفون (بقره، ۱۳/۲)، گفته است :

إنما نزلت؛ لأن قوما من اليهود و قوما من النصارى جاؤوا إلى رسول الله (ص)، فقالوا: يا محمد اقض بيننا . فقال (ص): قصوا على قصتكم . فقالت اليهود: نحن المؤمنون بالله الواحد الحكيم و أولياؤه و ليست النصارى على شيء من الدين و الحقّ . و قالت النصارى: بل نحن المؤمنون بالله الواحد الحكيم و أولياؤه و ليست هؤلاء اليهود على شيء من الحقّ و الدين . فقال رسول الله (ص): كلكم مخطئون مبطلون فاسقون عن دين الله و أمره . فقالت اليهود: و كيف نكون كافرين و فينا كتاب الله التوراة نقرؤه . و قالت النصارى: و كيف نكون كافرين و فينا كتاب الله الإنجيل نقرؤه . فقال رسول الله (ص): إنكم خالفتم أيها اليهود و النصارى كتاب الله و لم تعملوا به ، فلو كنتم عاملين بالكتابين ، لما كفر بعضكم بعضا بغير حجة؛ لأن كتب الله أنزلها شفاء من العمى و بيانا من الضلالة ، تهدي العالمين بها إلى صراط مستقيم و كتاب الله إذا لم تعملوا به كان وبالا عليكم و حجة الله إذا لم تنقادوا لها كنتم لله عاصين و لسخطه متعرضين . ثم أقبل رسول الله (ص) على اليهود، فقال: احذروا أن ينالكم لخلاف أمر الله و خلاف كتابه، ما أصاب أوائلكم الذين قال الله فيهم: فبدل الذين ظلموا قولا غير الذي قيل لهم فأنزلنا على الذين ظلموا رجزا من السماء؛ آية برای این نازل شد که یهود و مسیحیان نزد پیامبر آمدند و اظهار داشتند: ای محمد، ما داوری کن . ایشان گفت: ماجرایتان را بازگو کنید . یهودیان گفتند: ما به خدای یگانه حکیم ایمان داریم و ولی اویم . ولی مسیحیان بر دین درست و حق نیستند . مسیحیان هم گفتند: بلکه ما به خدای یگانه حکیم ایمان داریم و این یهود بر دین درست و حق نیستند . رسول خدا فرمود: همتان در اشتباه و باطلید و از دین خدا دستور او منحرفید . یهود گفتند: چگونه ما کافریم در حالی که ما کتاب تورات داریم و آن را می خوانیم . مسیحیان هم گفتند: چگونه ما کافریم در حالی که ما کتاب انجیل داریم و آن را می خوانیم . رسول خدا فرمود: شما ای یهود و مسیحیان، با کتاب خدا مخالفت کردید، و به آن عمل نکردید . اگر شما به کتاب خدا عمل می کردید، بدون دلیل همدیگر را تکفیر نمی کردید؛ چون خداوند کتاب را برای درمان بیماری و روشن کردن راه

گمراهی فرستاده تا جهانیان را با آن به صراط مستقیم هدایت کند، و تا به کتاب خدا عمل نکنید، آن وبال گردن شما می شود و حجت خدا است بر شما. و اگر فرمان آن را نبرید، نافرمان می شود و مشمول خشم خدا می گردید. آنگاه رسول خدا رو کرد به یهود و فرمود: بترسید از اینکه بر خلاف دستور خدا و خلاف کتاب خدا باشید و به شما همانی برسد که به پیشینیان رسید که خداوند در حقشان فرمود: کسانی که ستم کردند، آن گفته ای را که به آنان گفته شد، تغییر دادند، و ما بر کسانی که ستم کردند، عذابی از آسمان نازل کردیم.^{۱۱۱}

و به این ترتیب، امام روشن کرده است که از جمله آنچه یهود و نصارا در دنیا بر سر آن اختلاف داشتند چه بوده است.

در تفسیر چگونگی ادب آموزی خداوند به پیامبر (ص) بر اساس آموزه های قرآن کریم، در گفتاری فرموده است:

إِنَّ اللَّهَ أَدَّبَ نَبِيَّهٖ أَحْسَنَ التَّأْدِيبِ فَقَالَ: خذ العفو و امر بالعرف و أعرض عن الجاهلین (اعراف، ۷/۱۹۹)؛ خداوند پیامبرش را به بهترین وجه ادب کرد، آنجا که فرمود: عفو پیشه کن و به نیکی فرمان بده و از جاهلان روی بگردن. و در ادامه فرموده است:

وقتی پیامبر به اینها عمل کرد و در ظرف وجودش آنها را جاری ساخت، خداوند به ایشان دستور داد: ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا (حشر، ۵۹/۷)؛ آنچه پیامبر به شما داده، بپذیرید و آنچه از آن نهیتان کرده، از آن خودداری کنید. در پی دریافت این فرمان، پیامبر از جبرئیل پرسید: عفو چیست؟ فرمود: با کسی که با تو رابطه اش را قطع کرده، رابطه برقرار کنی، و به آن که تو را محروم کرده، بدهی، و کسی را که به تو ستم روا داشته، ببخشی. و زمانی که پیامبر به اینها عمل کرد، خداوند در حقش فرمود: إِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ (قلم، ۶۸/۴)؛ تو خلقی بس نیکو داری.

شایان یاد است که قرطبی، با استناد به تفسیر و فرموده امام مجتبی در باره این آیه: خذ العفو و امر بالعرف و أعرض عن الجاهلین، گفته است: این آیه نسخ نشده است. گویی استدلال وی به عدم نسخ آیه، همین ماجرا باشد که در مناقشه میان دو گروه که قائل به نسخ و عدم نسخ آیه هستند، گفته است: و كذلك استعملها الحسن بن علی.^{۱۱۲}

آیه ای در قرآن کریم، به صراحت از سخن گفتن عیسی (ع) در هنگام تولد، سخن گفته است. **فناداها من تحتها ألا تحزنی قد جعل ربك تحتك سرياً** (مریم، ۲۴/۱۹). امام در تشریح آیه، گفته است:

إن عیسی (ع) لو لم یکن کلمها لما علمت أنه ینطق، فما کانت تشیر إلی عیسی بالکلام؛ اگر عیسی با مادرش سخن نمی گفت، مادرش خبردار نمی شد که او توان سخن گفتن دارد و بنابراین، به عیسی اشاره نمی کرد که سخن بگوید. ۱۱۳

فخر رازی (۶۰۶ ق) در تفسیرش، در بیان فاعل «نادیها» سه وجه ذکر کرده و گفته: وجه نخست این است که فاعل عیسی باشد، وجه دوم این است که مرجع ضمیر، فرشته باشد که به منزله قابله بوده و وجه سوم، در صورت فاعلی قرائت شدن منادی، فرشته و در صورت مفعولی تلاوت شدن آن، عیسی است. و خود او قول نخست را برگزیده و یادآوری کرده که ضمیرهای موجود در: **فحملته فانتبذت به** (مریم/۲۲)، قرینه است که ضمیر فاعلی منادی، به عیسی بر می گردد. این مفسر نامی، پس از یادآوری وجوه پیش گفته، به تحلیل فرموده امام مجتبی (ع) پرداخته که فرموده است:

أن عیسی (ع) لو لم یکن کلمها لما علمت أنه ینطق فما کانت تشیر إلی عیسی (ع) بالکلام. ۱۱۴

در ماجرای گرفتار شدن قوم لوط به عذاب و نجات لوط و چند تن دیگر، در قرآن آمده است که وقتی فرستادگان خدا به نزد ابراهیم (ع) رفتند و اعلام کردند قصد دارند شهر قوم لوط را به دلیل ظلم اهالی آن، نابود کنند، ابراهیم (ع) به آنان اعلام کرد: در این شهر، لوط زندگی می کند. جواب دادند که خودشان به همه کسانی که در آن شهر هستند، آگاه ترند، و اعلام کردند که لوط و خانواده او را نجات می دهند به جز زنش را. **قالوا: نحن أعلم بمن فیها لئن جنینت و أهله إلا امرأته کانت من الغابرين** (عنکبوت، ۳۲/۲۹) امام مجتبی (ع) در این باره گفته است که ابراهیم (ع)، با آن گفته، در پی دفع عذاب از قوم لوط بود که با فرستادگان خدا سخن گفت و اعلام کرد: لوط در آن شهر است.

لا أعلم هذا القول الا و هو یستبقیهم و هو قول الله عزوجل: **یجادلنا فی قوم لوط** (هود، ۷۴/۱۱)؛ ابراهیم این گفته را اعلام نکرد، مگر اینکه درخواست بقای قوم لوط را داشت و این همان گفته خدای عزوجل است که فرموده: او با ما درباره قوم لوط مجادله کرد. ۱۱۵

در المیزان در توضیح این حدیث آمده است: این فرموده امام: «لا أعلم هذا القول إلا و هو يستبقيهم» از این فرموده خدا که در وصف ابراهیم گفته است: **إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أُوَّاهٍ** منیب، قابل استفاده است. چون از آن استفاده می شود که هدف ابراهیم (ع)، نگهداری قوم لوط از عذاب بوده و نه تنها لوط پیامبر. از آنجا که فرموده: **يَجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ**، و تا این فرموده خدا: **إِنَّهُمْ أَتَاهُمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ** (هود/۷۴-۷۶)، همگی نشان می دهند که مناسب ترین نکته، خواستار ماندگاری قوم لوط است و نه لوط نیست. ۱۱۶

در دوران های پیشین که ارتباطها اندک بود و گردش اطلاعات کم و یا هیچ، و مردمان از هم خبر نداشتند، و برده داری هم رواج داشت، گاهی اتفاق می افتاد که در جایی انسان گم شده ای پیدا می شد. این که چنان شخص پیدا شده ای، فردی فراری باشد، احتمالی قوی بود و چون این دست از رخدادها، از مسایل مبتلا به مردم دوران های پیشین بود، فقیهان در کتابهای فقهی، بخشی را به آن اختصاص داده اند. بحث فقهی موضوع این بود که چنان شخص پیدا شده ای، آیا برده است و باید درباره او حکم برده را اجرا کرد و یا انسان آزاد است. از امام مجتبی (ع) نقل است که با قرائت آیه: **و شروه بثمان بخص دراهم معدودة** (یوسف، ۲۰/۱۲) حکم به آزاد بودن انسان پیدا شده کرده است. ۱۱۷ ابن العربی، در تفسیر آیه یاد شده، بنابر اصل غالب در انسان، که آزاد بودن است، نظر داده که چنین شخصی آزاده است. ۱۱۸

در روایتی آمده که ایشان در تفسیر تقوا و دعوت مردم به آن فرموده است:

وأوصاكم بالتقوى، و جعل التقوى منتهى رضا، والتقوى باب كل توبة، و رأس كل حكمة، و شرف كل عمل، بالتقوى فاز من فاز من المتقين، قال الله تبارك و تعالى: **إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا** (نبأ، ۳۱/۷۸)، و قال تعالى: **و ينجي الله الذين اتقوا بمفازتهم لا يمسهم السوء و لاهم يحزنون** (زمر، ۶۱/۳۹)؛ خداوند شما را به تقوا سفارش کرده و آن را نهایت رضایت خود قرار داده است. تقوا، در هر توبه ای است، اساس حکمت و شرافت هر کاری است. با تقوا انسان به رستگاری می رسد. خداوند فرموده است: تقوا پیشگان، اهل نجاتند. و نیز خداوند فرموده است: خداوند تقوا پیشگان را به نجات یافتگی شان نجات می دهد. و بدی به آنها نمی رسد. و اندوهگین نمی شوند. ۱۱۹

حاصل اینکه: امام مجتبی (ع)، بر اساس پاره‌ای روایات رسیده، نماد عمل به قرآن بود و قرآن را ملاک رفتار و اندیشه می‌دانست و آدابی برای آن معرفی کرده است. آن حضرت، تفسیر قرآن را دارای شرایطی می‌دانست که شایستگان و اهل آن، باید به آن اقدام کنند. و خود در مقام یک مفسر، در تفسیر کلام خدا، آن را با قرآن تفسیر نموده و مصادیق پاره‌ای از آیات را روشن کرده و مفاهیم قرآن را دارای بار معنایی بیش از معنای ظاهری می‌دانست و مقاصد آیات و ابعاد آنها را تشریح و تبیین کرده است. دقت در تفسیر امام نشان می‌دهد که بخش قابل توجه تفسیرهای رسیده از امام، بر اساس قواعد و اصول زبانی است. گویی امام با اتخاذ این روش، در صدد آموزش چگونگی تفسیر کلام خدا بوده، و همانند یک مفسر عادی، در شرح آیات، تنها به یک تفسیر از یک آیه هم اکتفا نده است.

- | | |
|--|--|
| ۱۲ . صحیح البخاری، ۳ / ۱۶۹ . | ۱ . بیان المعانی، ۳ / ۲۲۳ . |
| ۱۳ . ر . ک به : المنیر، ۲۶ / ۲۳۸ و تفسیر القرآن العظیم، ۷ / ۳۴۹ . | ۲ . فقدکان الحسن جامعاً خصال السؤدد الشرعی .
التحریر و التنویر، ۳ / ۹۲ . |
| ۱۴ . اعلام الوری، ۱ / ۴۱۲ . | ۳ . إذا فرغ من وضوئه تغیر لونه . تفسیر التستری / ۱۰۹ . |
| ۱۵ . الطرائف / ۱۹۹ . | ۴ . کان من ازهد اهل زمانه . البحر المدید، ۴ / ۴۴۹ و ۴۵۰ . |
| ۱۶ . المعجم الاوسط، ۷ / ۱۱۱ . | ۵ . کان یجلس مع المساکین و یحدثهم ثم یقول : انّ الله لایحب المستکبرین . المحرر الوجیز، ۳ / ۳۸۷ . |
| ۱۷ . البحر المحیط، ۳ / ۱۳۲ و ۱۳۳ ؛ نیز احمد بن محمد انجری در البحر المدید، ۵ / ۲۲۵ و ۲۲۶ به همین نکته تصریح کرده است . | ۶ . إنّ الناس یزعمون أنّ فیک تیها قال : لیس بتیه و لکنه عزة . روح المعانی، ۲۸ / ۱۱۵ . |
| ۱۸ . التسهیل لعلوم التنزیل، ۲ / ۲۵۱ . | ۷ . سورة احزاب، آیه ۳۳ . |
| ۱۹ . التحریر و التنویر، ۳ / ۹۲ . | ۸ . شواهد التنزیل، ۲ / ۵۶ و ۸۶ ؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ۴ / ۴۴۹ . |
| ۲۰ . البرهان فی تفسیر القرآن، ۳ / ۳۱۷ . | ۹ . شواهد التنزیل، ۲ / ۲۰۶ ؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ۴ / ۸۲۰ ؛ مقتنیات الدرر، ۱۰ / ۲۲ . |
| ۲۱ . تفسیر القرآن العظیم، ۷ / ۳۴۹ . | ۱۰ . تفسیر القرآن العظیم، ۶ / ۳۷۰ ؛ شواهد التنزیل، ۲ / ۳۲ . |
| ۲۲ . همان، ۱ / ۱۲۹ . | ۱۱ . برای نمونه، ر . ک به : الدر المنثور، ۵ / ۲۱۸ . |
| ۲۳ . البرهان فی تفسیر القرآن، ۴ / ۴۵۸ و ۴۵۹ . | |
| ۲۴ . الدر المنثور، ۴ / ۳۴۲ . | |
| ۲۵ . الكشف و البیان، ۶ / ۳۱۴ . | |
| ۲۶ . أحكام القرآن، ۳ / ۱۳۹۴ . | |

۲۷. التحرير و التوير، ۳۰/۴۰۵؛ الدر المنثور، ۶/۳۳/۲۵.
۴۸. تفسير العياشي، ۱/۱۴.
۴۹. الكشف و البيان، ۸/۲۲۵ و ۲۲۶.
۵۰. بحار الانوار، ۴۳/۳۳۱.
۵۱. ارشاد القلوب، ۱/۱۶۰.
۵۲. الكافي، ۱/۲۹۴؛ مسند احمد، ۴/۳۷۱.
۵۳. ارشاد القلوب، ۱/۱۶۱.
۵۴. بحار الانوار، ۸۹/۳۲.
۵۵. كافي، ۲/۵۹۹ و ۶۰۰.
۵۶. ارشاد القلوب، ۱/۱۶۱. اين خبر در وسائل الشيعة، ۱۸/۱۵۱ از پيامبر نقل شده است.
۵۷. جواهر الحسان، ۱/۱۳۹ و ۱۴۰.
۵۸. جامع البيان، ۱/۲۷.
۵۹. المحرر الوجيز، ۱/۴۱.
۶۰. البحر المحيط، ۱/۱۱۹.
۶۱. الجامع لاحكام القرآن، ۱/۳۲.
۶۲. همان/۳۳. نيز ر. ك: به البرهان في علوم القرآن: ۲/۱۶۲، به نقل از شعب الايمان بيهقي.
۶۳. تفسير القرآن العظيم، ۱/۶.
۶۴. بيان المعاني، ۱/۸.
۶۵. احكام القرآن، الكيا الهراسي، ۳/۱۹؛ سواطع الالهام، مقدمه/۱۳.
۶۶. البرهان في علوم القرآن، ۲/۱۶۲ به نقل از المدخل.
۶۷. همان/۱۶۲ و ۱۶۳. همين نظر را سيوطي نيز در الاتقان، ۲/۴۷۴، به نقل از المدخل آورده است.
۶۸. الميزان، ۱/۷۳.
۶۹. همان.
۷۰. الدر المنثور، ۳/۲۷۵؛ روح المعاني، ۶/۱۴؛ العقد الفريد، ۴/۲۱.
۷۱. احكام القرآن، ۴/۳۵۵.
۷۲. جامع البيان، ۱۰/۸؛ بيان المعاني، ۱/۲۴؛ الدر
۲۷. التحرير و التوير، ۳۰/۴۰۵؛ الدر المنثور، ۶/۳۳۱؛ احكام القرآن، ۴/۱۹۶۳؛ تفسير القرآن العظيم، ۸/۴۲۵.
۲۸. الجامع لاحكام القرآن، ۱۱/۲۸۲ و ۲۸۳.
۲۹. البحر المحيط، ۱۰/۵۱۴ و ۵۱۵.
۳۰. همان، ۷/۷۵.
۳۱. الجامع لاحكام القرآن، ۱۱/۲۸۲ و ۲۸۳، به نقل از ابن عطيه.
۳۲. روح البيان، ۱۰/۴۸۳؛ التسهيل لعلوم التنزيل، ۲/۵۰۰.
۳۳. فتح القدير، ۵/۵۷۷.
۳۴. المنير، ۳۰/۳۳۳.
۳۵. الجامع لاحكام القرآن، ۲۱/۱۳۳.
۳۶. تفسير القرآن العظيم (ابن كثير)، ۸/۴۲۶.
۳۷. تأليف سيد حسن شيرازي، دارالعلوم كويت، ۱۴۲۷ ق.
۳۸. تأليف علي مؤيدي، چاپ مؤسسه البلاغ، ۱۴۱۹ ق.
۳۹. تأليف مصطفى محسن الموسوي و الشيخ محمد شرارة العاملي، دارالصفوة، ۱۴۲۴ ق.
۴۰. تأليف مصطفى موسوي آل اعتماد، نشر محمد حسين اعتماد، ۱۳۸۲ ش.
۴۱. مركز تحقيقات باقر العلوم، نشر معروف، ۱۳۸۲ ش.
۴۲. المنير، ۹/۲۲۲.
۴۳. ابو اخزم طائي جد حاتم طائي است كه چندين پسر داشته، اخزم، از دنيا مي رود، پسران اخزم به جدشان هجوم مي برند و او را كتك مي زنند و خون آلودش مي كنند. جدشان آنان را در خوي بد، به پدرشان اخزم تشبيه مي كند و از آن پس، ضرب المثل مي شود در افراد درشتخو و بد اخلاق.
۴۴. الجامع لاحكام القرآن، ۷/۳۵۰ و ۳۵۱.
۴۵. ر. ك: موسوعة كلمات الامام الحسين (ع)/۷۳۷.
۴۶. الكشاف، ۳/۴۸۰.

- المنثور، ٣/ ١٨٨ ؛ تفسير القرآن العظيم، ٤/ ٥٨ .
- ٧٣ . تفسير القرآن العظيم (ابن أبي حاتم)، ١٠/ ٣٤٤٤ ؛ الدر المنثور، ٥/ ١٢٧ .
- ٧٤ . الوجيز في تفسير القرآن العزيز، ٣/ ١٦٢ .
- ٧٥ . برای نمونه ر . ك : الارشاد، ٢/ ١٦٤ ؛ كشف الغمة، ٢/ ١٥٩ ؛ الامالى شيخ طوسى / ٢٧٥ .
- ٧٦ . مجمع البيان، ٩/ ٤٤ .
- ٧٧ . روح المعاني، ١١/ ١٣٢ .
- ٧٨ . همان .
- ٧٩ . البحر المحيط، ٨/ ٤٣٩ ؛ المحرر الوجيز، ٤/ ٣٦٣ .
- ٨٠ . جامع البيان، ٢١/ ٦٩ .
- ٨١ . البحر المحيط، ١٠/ ٤٤٣ .
- ٨٢ . تفسير القرآن العظيم، ٨/ ٣٥٨ ؛ روح المعاني، ١٥/ ٢٩٦ ؛ مجمع البيان، ١٠/ ٧٠٨ ؛ الدر المنثور، ٦/ ٣٣٢ ؛ البحر المحيط، ١٠/ ٤٤٣ .
- ٨٣ . جامع البيان، ٣٠/ ٨٣ .
- ٨٤ . الميزان، ١٥/ ١٠٧ .
- ٨٥ . بحار الانوار، ٤٣/ ٣٥٨ .
- ٨٦ . آل عمران/ ١٩٣ ؛ انسان/ ٥ ؛ انفطار/ ١٣ ؛ مطففين/ ١٨ و ٢٢ .
- ٨٧ . مناقب آل ابى طالب، ٣/ ١٧٠ ؛ بحار الانوار، ٢٤/ ٣ .
- ٨٨ . بحار الانوار، ٢٤/ ٢٦٤ .
- ٨٩ . البرهان في تفسير القرآن، ٥/ ٢٥٦ .
- ٩٠ . الامالى طوسى / ٥٧٢ ؛ بحار الانوار، ٦٩/ ١٥١ و ١٥٦ .
- ٩١ . مفردات الفاظ القرآن، مادة نعم .
- ٩٢ . تحف العقول/ ١٧٧ .
- ٩٣ . تفسير القرآن العظيم، ٨/ ٤١٤ ؛ تفسير القرآن العظيم (ابن أبي حاتم)، ١٠/ ٣٤٤٤ ؛ الدر المنثور، ٦/ ٣٦٢ .
- ٩٤ . الجامع لأحكام القرآن، ٢١/ ١٠٢ .
- ٩٥ . تفسير القرآن العظيم (ابن أبي حاتم)، ١٠/ ٣٤٤٤ ؛ روح المعاني، ١٥/ ٣٨٤ .
- ٩٦ . همان .
- ٩٧ . التوحيد/ ٣٨٢ .
- ٩٨ . روح البيان، ٩/ ٥٣٨ ؛ الكشف، ٤/ ٥٤٣ .
- ٩٩ . المحرر الوجيز، ٣/ ٤١٩ .
- ١٠٠ . روح البيان، ٤/ ١٤٧ و ١٤٨ ؛ غرائب القرآن، ٤/ ٣٢ ؛ الكشف، ٢/ ٤٠٢ .
- ١٠١ . وسائل الشيعة، ٤/ ١١٩٩ .
- ١٠٢ . غرائب القرآن، ٦/ ٥٨٥ ؛ مفاتيح الغيب، ٣٢/ ٣٤٠ .
- ١٠٣ . شرح اصول الكافي، ١/ ٣٠٥ .
- ١٠٤ . جامع البيان، ٢٦/ ٢٣٣ تا ٢٣٥ .
- ١٠٥ . همان/ ٢٣٥ .
- ١٠٦ . الجامع لأحكام القرآن، ١٧/ ٢٥ ؛ مجمع البيان، ٩/ ٢٢٥ ؛ مقتنيات الدرر، ١٠/ ٢٢٢ .
- ١٠٧ . جامع البيان، ٢٧/ ٥١ .
- ١٠٨ . البرهان في تفسير القرآن، ج ٣، ص ٢٤٤ .
- ١٠٩ . مفردات الفاظ القرآن، مادة لب .
- ١١٠ . مفاتيح الغيب، ٥/ ٢١٧ و ٢١٨ .
- ١١١ . الصافي، ١/ ١٨١ .
- ١١٢ . الجامع لأحكام القرآن، ٧/ ٣٤٧ .
- ١١٣ . مراح لبيد، ٢/ ٧ و ٨ .
- ١١٤ . مفاتيح الغيب، ٢١/ ٥٢٧ .
- ١١٥ . كافي، ٥/ ٥٤٧ .
- ١١٦ . الميزان، ١٠/ ٣٢٨ .
- ١١٧ . أحكام القرآن، ابن العربي، ٣/ ١٠٧٨ ؛ أحكام القرآن (الكيا هراسى)، ٤/ ٢٣٠ .
- ١١٨ . أحكام القرآن، ابن العربي، ٣/ ١٠٧٩ .
- ١١٩ . تحف العقول/ ٢٣٢ .